

# دایره خلقت

( وجود خدا از نظر ارواح )

نویسنده : حسن رهبرزاده

[AKBABDOLLAHI@YAHOO.CO.UK](mailto:AKBABDOLLAHI@YAHOO.CO.UK)

AKBAR ABDOLLAHI: تهیه کننده



انقلاب - فهرسازی - وحید نظری، شماره ۱۹۲، ظنن ۶۲۰۹۲۲۵، ۶۲۱۰۰۲۰

نام کتاب :	دایرة الخفت
نویسنده :	حسن رهبرزاده
شماره متن :	از نویسنده
طرح پشت جلد :	غلامرضا ابراهیمی
چاپ :	۱۳۷۷
حروفچینی و ویراستار :	مؤسسه خدماتی آموزشی، رهبرزاده ۸۸۳۳۳۴۴
شماره :	۵۰۰۰ کتاب
ناشر :	انتشارات پارسا
چاپخانه :	انوان ۱۷۴-۷۶۰
ایلوگرافی :	اسپید ۶۲-۸۸۶۸
شابک :	۹۶۴ - ۵۵۳۳ - ۳۶ - ۸ - ISBN 964 - 5533 - 36 - 8

حق چاپ محفوظ است برای نویسنده

نشانی: صندوق پستی ۱۴۱۵۵ - ۱۹۹۲



انقلاب - فهرسازی - وحید نظری، شماره ۱۹۲، تلمن ۶۲۰۹۲۲۵ - ۶۲۱۰۰۲۰

نام کتاب :	داپروا خلقت
نویسنده :	حسین رهبرزاده
تعداد متن :	از نویسنده
طرح پشت جلد :	فلامنیا ایرانیچی
چاپ :	تایستان ۱۳۷۷
حروفچینی و ویراستار :	مؤسسه خدماتی آموزشی، رهبرزاده AAATPAA
شماره :	۵۰۰۰ کتاب
ناشر :	انتشارات پارسا
چاپخانه :	آهان ۱۷۴ - ۷۶۰
لیتوگرافی :	بسیم ۹۷ - AAFA
شابک :	۹۶۴ - ۵۵۳۳ - ۳۶ - ۸
	ISBN 964 - 5533 - 36 - 8

حق چاپ محفوظ است برای نویسنده

نشانی: صندوق پستی ۱۹۹۴ - ۱۴۱۵۵

# فهرست

پیشگفتار.....	۵
مقدمه.....	۱۳
منطق چیست؟.....	۲۰
نظم عالم هستی.....	۳۰
جبر و اختیار.....	۴۱
حالات های تکاملی بشر.....	۶۴
انسان.....	۹۹
مرگ موجب توقف است یا تکامل؟.....	۱۱۱
آفرینش.....	۱۳۱
امواج محیط (هاله ها).....	۱۵۲
الهامات روحی و قوانین الهی.....	۱۸۹
نور وحدت.....	۱۹۹
عرفان چیست و عارف کیست؟.....	۲۱۷
جهان بینی توحیدی.....	۲۳۳
نهایت خدانشناسی.....	۲۵۱
نقش ارواح در هدف خلقت.....	۲۷۴
دایره خلقت.....	۳۰۵

## پیشگفتار

در جهان امروز، مطالب بسیاری در مورد قدرت های ناشناخته ای که پیرامون ما را فرا گرفته اند به رشته تحریر در آمده اند. ولی به دلیل این که عده ای از خرواندگان و افراد جوامع، آگاهی و شناخت کاملی از برخی حقایق حیات و نیروهای نهان ماوراءالطبیعه ندارند، لذا به سادگی نمی توانند تمام آنها را بپذیرند، به همین علت هم اکثر آنها را غیر حقیقی و نادرست می دانند.

افرادی که آشنایی کامل با فرهنگ عرفان شرق، بخصوص اسلام و ادبیات وسیع هند و... دارند، به مراتب ساده تر می توانند مطالب و حقایقی را در بین سطور و جملات و لغات این کتاب ها به دست آورند و آنها را درک نمایند.

نوشته هایی که در این سری از کتاب ها مشاهده می شوند، در اصل شکافتن برخی از علوم فلسفی و به تحقق پیوستن فلسفه به علوم تجربی است. به گونه ای که اکثر علوم فلسفی زمان های گذشته را اکنون می توان به صورت علوم تجربی در آورد و افراد می توانند با بکارگیری روش های خاصی که در کتاب ها آمده اند، آن را به گونه ای احساس و لمس و درک نمایند و معضل های فلسفه، منجمله وجود و بقای روح و انرژی های نهان، به شکلی بسیار ساده و عملی، در اختیار همگان قرار گیرد، تا زمانی که این نیرو و انرژی های نهان بتوانند به تدریج خود را از پشت پرده های زندان مباحث فلسفی و دلائل منطقی خلاص کنند و فلسفه روح و برخی از نیروهای نهان، شکل جدید و تازه تری را به خود بگیرند.

مطالبی را که در زمینه شناخت حقایق حیات و نیروهای نهان ماوراء درک در کتاب های خود نوشته ام، اکثریت آنها را به شخصه تجربه کرده و سپس به رشته تحریر در آورده ام و در نوشتارم از سبکی بسیار روان با لغات ساده و در حد امکان از لغات زبان فارسی استفاده کرده ام، به طوری که قابل فهم و درک تمام اقشار مختلف مردم به اندازه سوادى که دارند باشد و از سوى دیگر سبک تازه ای است که علم روحی را با عمل و اعتقادات کیش و آئین های مذهبی مردم و علم محیط، مطابقت می دهد و در نتیجه به بسیاری از سئوالاتی که تاکنون افراد جوانی برای آنها نداشته اند، از طریق علوم روحی پاسخ گفته ام.

در این کتاب ها از حالت مرگ به خویش و زیبایی یاد شده است، به گونه ای که هر فردی با خواندن یک سری از این کتاب ها می تواند چگونگی حالت مرگ را احساس کند، بدون این که کوچکترین وحشتی از آن به دل راه دهد، چون اولاً حالت حقیقی وقوع مرگ در این کتاب ها بسیار ساده و راحت بیان شده است، در ثانی مرگ جزئی از زندگی مادی بشر قلمداد گردیده، یعنی مرگ همیشه پیشاپیش افراد بشر در حرکت است و لحظه ای از او جدا نمی شود، ثالثاً ترس مردن، از خواننده دور می شود، چون با شناختی که افراد با خواندن این کتاب ها به دست می آورند، واقعیات حیات را که مرگ یکی از ارکان اصلی آن است به سادگی می توانند بپذیرند و زمانی که فردی از محل یا موقعیتی شناخت و آشنایی کامل داشت، ترس و وحشت، در مورد آن مقوله و مطلب از وی دور می شود، زیرا همیشه ترس از ناشناخته های زندگی به وجود می آید و زمانی که فردی اطلاع کافی از محل یا موقعیتی داشته باشد، از آن وحشت ندارد، رابعاً شناختی نسبت به وجود خود به دست می آورد که از کجا آمده و در حال حاضر کجای دایره خلقت است و به کجا می رود.

در فلسفه ادیان، بخصوص اسلام آمده است که مرگ موجب نیستی و نابودی

مطلق نبوده. بلکه به وجود آورندهٔ زندگانی جدید و جاویدی می‌گردد و خداوند متعال نیز به افراد مؤمن و پاک، تمام وعده و وعیدهای خود را در زندگی پس از مرگ به آنها عنایت فرموده است و اصول مرگ، برای عرفا و مؤمنین، امری بسیار سهل و مسیری کاملاً شناخته شده می‌باشد، بنابراین آنها بر خلاف افراد ناآگاه هیچ ترسی از آن به دل راه نمی‌دهند.

کسانی که شناخت کافی از زندگانی پس از مرگ و عوالم روحی و قدرت ارواح به دست می‌آورند، هر وقت که اراده نمایند می‌توانند داخل قلمرو عالم دیگری شوند و از عوالم روحی باخبر گردند و هر زمانی که بخواهند قادرند در عالم بیداری و زمان حیات مادی از آن عالم خارج شوند و به حالت اولیه خود بازگردند. به همین دلیل هم مرگ برای افرادی که آگاهی و شناخت کافی از عوالم روحی به دست آورده اند، پدیده ترس آور و جدیدی نیست و زندگانی خود را بخاطر افکار و اندیشه هایی که در مورد حالت و زندگانی پس از مرگ به آنها دست می‌دهد، تلخ و سیاه نمی‌کنند. چون این اشخاص، مرگ را قسمتی از ادامه تکامل زندگانی خویش می‌دانند.

شناخت های علوم روحی و قدرت های نهان ماوراء درک موجب می‌شوند تا امید آدمی حیات، از زندگانی افراد دور شود و وابستگی چندانی به این جهان به دست نیاورند، تا این که در زمان حیات مادی که هنوز فرصتی برای بهبود بخشیدن به زندگانی آخرت خود دارند، اعمال، رفتار و کردار خویش را از بدی و پلیدی های زندگی دور سازند و آماده زندگی در عالم پس از مرگ گردند. این امر موجب می‌شود تا نیرویی در دل آنها زنده گردد و معمولاً از این زمان به بعد است که به شناخت بیشتر حقایق حیات دست می‌یابند و در صدد بهبود اعمال خود برای زندگانی پس از مرگ بر می‌آیند.

در اکثر جملات این کتاب ها که به صورت الهامات روحی توسط من

(نویسنده) نوشته شده اند، می توان با اندرزهای شفابخشی مواجه شد که توجه و رعایت نمودن آنها موجب می شود تا اشخاص بتوانند راه بهتر زیستن را در زمان حیات خویش به دست آورند یا با آن اندرزها وجود مادی خود را کاملاً آرام سازند و خیالهای درونی جسم و روح را با امواج مثبت و سازنده ای که به دست آورده اند، برکنند.

در این کتاب ها کاملاً مشخص است که بشر در گذران زندگی خود همیشه با دو نیروی بسیار قوی که هر روزه با آنها سر و کار دارد، مواجه می باشد و گاهی هم به طوّر ناآگاه و ناشناخته با آن نیروها به ستیز در می آید یا تحت تأثیر برخی از آنها قرار می گیرد. آن دو عبارتند از: ضمیر آگاه و ناخودآگاه که هر فردی با استفاده از شناخت این نیروها و به تناسب درجه درک و کمال باید با درون خود جدال نماید و نابسامانی های درونی و بیرونی را با استفاده از وجود این نیروها به تدریج از میان بردارد، تا بتواند حاکم بر امیال نفسانی خویش گردد.

اکثر ناراحتی های جسمی و روحی که موجب جدال درونی و مبارزه بیرونی افراد بشر می گردند، دوست زمانی رخ می دهند که فردی قصد دارد پس از بروز یک سلسله کشمکش های درونی و بیرونی، زندگانی ساکت و آرامی داشته باشد. چون معمولاً زمانی رویدادهای ناگوار در زندگی افراد پیش می آید که هرگز انتظار بروز چنین اتفاقاتی را در آن موقع از زمان نداشته اند. ولی به هر حال عوامل ظاهری این ناراحتی ها پس از مدتی از بین می روند و اثرات مخرب یا سازنده باطنی آن در ضمیر افراد بشر همچنان به جای می مانند و در مواقع بخصوصی، خودنمایی می کنند. این اتفاقات می توانند در زندگی اشخاص اثرات مثبت یا منفی داشته باشند که معمولاً حالت و نوع آنها، تأثیر چندانی در به وجود آمدن اتفاقات غیر مترقبه ندارند، اما اثرگذاری آنها به گونه ای موجب آرامش یا عدم آرامش روحی در افراد می گردند.



اکثریت فریب به اتفاق افراد بشر در طول زندگانی خود سعی دارند که اثر رویدادهای خوب یا بدی را که در طول حیاتشان بروز می نمایند، به گونه ای به آینده زندگانی خویش بکشانند. چون نحوه مبارزه و چگونگی دفع آن را از وجود روحی و جسمی خود نمی دانند و نتوانسته اند در مسیر زندگانی، روش آن را بیاموزند. ولی در اکثر این کتاب ها، روشی دوباره مبارزه و از بین بردن اثرات وقایعی که به نحوی در زندگی افراد بشر اثر می گذارند، آمده است. هر خواننده ای که چنین خواستی داشته باشد، به سادگی می تواند موفق گردد ناراحتی هایی را که در طول زندگانی بروز کرده است، از ضمیر ناخودآگاه خویش، برای همیشه پاک کند. به طوری که از آن پس هیچگونه اثری از حالت آنها در وجودش باقی نماند که در آینده موجب ناراحتی وی گردد.

افرادی که شناخت کافی نسبت به دور کردن اثرات ناراحتی و امواج منفی ای را که در زندگانی روحی و مادی آنها اثر گذارده اند ندارند، به حکم اجبار در تمام طول عمر، ناراحتی های اعمال خویش را به دوش می کشند، به همین دلیل هم این قبیل افراد همیشه خود را در زندگانی شخصی و خانوادگی و اجتماعی ناراحت و عصبانی می یابند، چون در اثر وجود آن ناراحتی های اندرخته شده در ضمیر ناخودآگاه، هرگز نمی توانند فرصتی برای آسایش و آرامش روحی خود بیابند، لذا دائماً با آن ناملایمات، در ستیز درونی یا خود می باشند.

در اثر وجود این ناراحتی ها، گاهی اتفاق می افتد که فردی در گوشه ای می نشیند یا به بستر می رود و در آنجا دائماً به فکر مطلبی که قبلاً برای او رخ داده است فرو می رود و با خود می گوید که «اگر چنین می شد، چنان می کردم یا اگر فلانی چنان می گفت، باید چنین می گفتم و ...» و زمانی با این تخیلات و تصورات شب به سر می آید و سحر می رسد و آفتاب همه جا را روشن می نماید. ولی او هنوز در حال جدال درونی با خویشش است. این قبیل افراد

در صورت بروز چنین وضعی باید بدانند که در حالتی از عدم تعادل روحی قرار گرفته‌اند و نیاز مبرمی به معالجات روحی دارند، تا این که مجدداً بتوانند آرامش خود را به دست آورند و از این حالت نامتعادل خارج شوند. چون این جدال درونی، مربوط به نین و روح یا بهتر بگویم، بین ضمیر آگاه (نین) و ضمیر ناخودآگاه (روح) است و اکثراً مشاهده شده است که چنین جدال‌های درونی، خطرانی را در زندگانی آنان به وجود آورده، که قابل جبران نبوده‌اند. نظر به این که جدال‌های درونی گاهی موجب می‌گردند، بدون مواجه شدن با فردی و شناخت کامل از او، گاهی کینه یا محبت بی دلیل وی را به دست گیرید و زمانی که با حقیقت امر روبرو می‌شوید، عکس برداشت‌های قبلی خود را نسبت به آن شخص مشاهده خواهید کرد. پس از گذشت اندکی مدتی این عمل باعث نوعی واخوردگی روحی می‌شود که در زندگی آینده شما، بی‌تأثیر نخواهد بود. اکثر افرادی که دچار چنین حالت‌های دوگانگی روحی می‌گردند، اشخاصی بسیار حساس، کینه‌ای، خودخواه، خودبین و... می‌باشند.

فردی که قصد زندگی سالم‌تری را دارد می‌بایست در مرحله نخست تمام این حالت‌های دوگانگی روحی را از وجود خویش دور سازد، تا این که آسایش و آرامش کاملی را در ادامه حیات به دست آورد.

افرادی که در زندگی شخصی یا اجتماعی صاحب قدرت یا ثروت هستند، همه عوامل را در قدرت مادی خویش یا «من» می‌دانند و تا زمانی که این «من» را نشناسند و «من» مادی خود را نشکنند، آرامش و آسایش واقعی را در تمام طول حیات مادی نمی‌توانند به دست آورند و زندگانی را به آرامی و بدون دغدغه خاطر بگذرانند. چون نیت و خودخواهی همیشه حاکی بین شخص و آسایش واقعی وی است. فردی که بتواند از «نیت» دست بردارد و حق و حقوق و محبت دیگران را چون «من» خود بداند، می‌تواند تمام غلای‌های درونی خویش

را از امواج مثبت و سازنده پر کنند و عقده‌هایی را که در زندگانی وی به وجود آمده‌اند، از میان بردارند و اجازه ندهند هیچگونه ناراحتی یا امواج منفی که در اثر تفکرات نادرست به وجود می‌آیند، در آینده به زندگانی وی راه یابند.

تا فردی نتواند از «منیت» دست بردارد، هرگز موفق نمی‌شود بر قدرت‌های نهان و نیروهای ماوراء ذرک دست یابد و به شناخت حقایق حیات برسد. زیرا حقیقت در شناخت است و زمانی که فردی خود را شناخت، آن‌گاه متوجه می‌شود که در مقابل قدرت حیات و زندگانی پس از مرگ هیچ است و وقتی که خود را هیچ دانست، خدای خود را می‌شناسد. بسیاری از اشخاص را در زندگی خود مشاهده می‌نمائید که دارای معلومات کلاسیک مناسبی هستند یا اطلاعات فراوانی درباره نیروهای ماوراء الطبیعه و... دارند. ولی هرگز نتوانسته‌اند به ذره‌ای از نیروهای نهان و قدرت‌های ماوراء الطبیعه دست یابند و آنها را بشناسند. زیرا اگر این افراد به شناخت حقایق حیات دست یابند، مسیر تکاملی آنها تغییر می‌نماید و مسلماً خلقت با بروز چنین حالت‌هایی موافقت ندارد، به همین دلیل هم آنها با تمام سعی و کوشش خود نمی‌توانند به برخی از ناشناخته‌های حیات دست یابند. چون این اشخاص به دنبال این هستند تا به گونه‌ای قدرت یا علم خود را به دیگران بنمایانند. زیرا نظر واقعی آنها از شناخت حیات برای شکستن «من» نیست. اگر این افراد روزی به خود شناسی دست یابند و از ذات وجود خویش که موجب شناخت پروردگار می‌گردد، باخبر شوند و وجود «منیت» را از خود دور سازند، از آن زمان به بعد است که می‌توانند به برخی از نیروهای نهانی که به نسبت قدرت روحی و علمی خویش کسب کرده‌اند، دست یابند و به خودشناسی که در اصل همان خداشناسی است، برسند.

فردی که در زندگانی خویش فقط «من» را می‌شناسد، همیشه در

جدال‌های درونی بسر می‌برند و به همین علت هم تمام نیروهای آرام‌کننده و آسایش بخش ذات وجود خویش را به تدریج ضعیف می‌کنند و نیرو و امواج منفی‌ای را که تمام آنها آزار دهنده و ناآرام و شر می‌باشند، در خود پرورش می‌دهند و سعی دارند تا این نیروهای ناآرام و مزاحم (سادی) را در تمام زوایای زندگی و اعصاب و روح و روان خویش نفوذ دهند و به طور خواسته یا ناخواسته موجب آزار خود و دیگران گردند.

با خواندن کتاب‌های روحی که از حقایق حیات گفتگو می‌کنند می‌توان جدال‌های درونی را در وجود خویش آرام ساخت و از چنگال بدی و شرارت‌ها گریخت. و به حقایقی رسید که در سایر علوم کمتر می‌توان آنها را یافت.

فردی که قصد دارد از مسیر علوم ماوراء الطبیعه به برخی از شناخت‌ها برسد، می‌بایست این حقیقت را بپذیرد که بسیاری از مطالب علم فوق، با علوم کلاسیکی که در مراکز مختلف علمی جهان تدریس می‌شوند، از نظر ظاهری با هم برابری کاملی ندارند، به همین علت هم باید احتیاط لازم را در زندگانی خود از دست ندهد، وگرنه دچار یک نوع نابابوری و در خود گمگشتگی خاصی می‌شود که ادامه آن موجب بروز اختلالات فراوانی در وضعیت روح و روان وی می‌گردد.

فردی که هنوز نتوانسته به شناخت ذات وجود خود پی ببرد، چگونه امکان دارد درباره شناخت نیروهای محیط خویش اقدام کند و آنها را بشناسد؟ کسی که در مرحله نخست توانست خود را بشناسد و سپس از تمام نیروهای محیط خود آگاه شود، امکان درک و فهم حقیقت حیات را که ذات پروردگار در رأس آن قرار گرفته است، به دست می‌آورد، در غیر این صورت کمتر کسی می‌تواند تنها با علم کلاسیک، خداشناس شود.

حسن رهبرزاده

بهار ۱۳۷۲

## مقدمه

برای این که در جوامع، شناخت های حقیقی مسیر راستین خود را به سوی هدف های نهایی ببمایند و در اثر برخورد با مطالب غیر حقیقی و نادرست، از مسیر خود منحرف نگردند و به سوی دیگری که خرافات و اعتقادات پیشینیان و روایات نادرستی که به صورت سینه به سینه به دست ما رسیده اند، کشیده نشوند، می بایست در جوامع بک فکر پیشرو و حقیقت گویی که بتواند علوم و شناخت های مختلف را از زمان های گذشته به حال و آینده ارتباط دهد، وجود داشته باشد، تا این که افراد تمام اشرار جوامع بتوانند از آن فکر و عقیده، پیروی و مطابقت نمایند و برای پالتن حقایق حیات، در الکار نادرست برخی از افراد ناآگاه، غوطه ور نشوند و در نهایت به سوی انحطاط کشیده و نابود نگردند.

برای بالا بردن سطح پیش و دانش اجتماعی و روش تصمیم گیری و شناخت حقایقی که در اطراف همگان وجود دارند و به گونه ای موجب به وجود آمدن عقیده و ایدئولوژی های خاصی می گردند، باید از عواملی استفاده شود که موجب دگرگونی و لغزش و تخریب اعتقادات فردی نگردند و آن حقایق یا مطالب، به گونه ای بیان شوند که افراد عامی بتوانند آنها را با شناخت های علمی و فلسفی و عقیدتی خویش مطابقت دهند و پس از لمس و درک آنها را بپذیرند. افرادی که با دانش و پیش خود و یا با کمک گرفتن از نیروهای نهان مبادرت به حقیقت گویی هایی در مورد علوم ماوراء الطبیعه و... می نمایند، اولاً می بایست

مطالب خویش را بدون در نظر گرفتن تعصب های فردی یا اجتماعی و گزافه گویی و خودستایی های بی مورد، بیان نمایند و پس از آن مطالب حقیقی را در اختیار همگان قرار دهند. این قبیل افراد می بایست یک حرکت فکری صحیح و پیشرفته تری نسبت به گذشتگان خود داشته باشند، تا این که گفته یا نوشته های آنها بتواند تأثیرات مثبت و سازنده ای را در ذهن سایرین، از خود بجای بگذارد. در غیر این صورت به گفته یا نوشته های آنها، توجه چندانی نمی شود. ثانیاً آن گفته ها، باید طوری ادا گردند که هیچگونه لطمه ای به عقیده های شخصی افراد یا جامعه وارد نسازد. ثالثاً متن و مفاهیم علمی و فلسفی آن بتواند تأثیرات مثبت و سازنده ای را در افکار و اذهان مردم از خود بجای بگذارد و آنها را به شناخت حقایق حیات راهنمایی کند تا این که در زندگانی خویش سرگردان نگردند. چون بشر از بدو به وجود آمدن اجتماعات و تمدن، همواره تحت تأثیر تبلیغات گوناگون از هر سویی قرار گرفته است و به همین علت هم قدرت درک و تشخیص فردی را از دست داده و هنوز در سرگردانی بسر می برد و اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در سطح کره خاکی زندگی می کنند، تاکنون نتوانسته اند راه صحیحی را برای رسیدن به حقیقت حیات و تکامل روحی، برای خود انتخاب کنند، به طوری که همگان در یک مسیر شناخت قرار گیرند و به همین علت هم هر گروه یا فرقه ای به سوی مسیر جداگانه ای از مکاتب و عقاید کشیده می شوند، به طوری که هر گروهی مسیر انتخابی خود را صحیح تر از دیگران می دانند و توبهیی به مسیرهای انتخابی دیگران ندارند. حال کدام یک از آنها توانسته اند در زمان حیات مادی خویش به حقیقت کامل و شناخت واقعی و قطعی دست یابند. برای بشریت کاملاً مشخص و معین نیست و دلیل آن این است که اگر گروهی از افراد بشر به اصل حقیقت دست یافته بودند، مسلماً سایرین هم پیرو و دنباله رو آنها برای رسیدن به آن حقیقت بر می آمدند. در صورتی که عملاً

مشاهده می نماییم از بدو خلقت تاکنون چنین حالتی در دنیا به وجود نیامده است . چون به پایه گذاری این عقاید و شناخت ها در دنیا ، نیاز کامل به تقویت مبانی اصول فکری جوامع دارد و برای رسیدن به اینگونه اهداف ، باید گروه های فکری پیشرو و تشکیلات منظمی وجود داشته باشند ، تا این که بدون در نظر گرفتن تعصب های فردی یا گروهی بی مورد و عسرافات و ... ، هسته مرکزی شناخت حقایق حیات در جهان ، به صورت علمی ، عملی ، اجتماعی ، عقیدتی و ... به وجود آید . پس از برقراری ارتباط های منظم تبلیغاتی ، در مسیر حرکت قطب مرکزی ، همگان حقایق را در یابند و از آن پیروی نمایند و زمانی که تمام افراد بشر دارای یک نوع عقیده و فکر پیشرو ، در زمینه شناخت حقایق حیات و نیروهای ماوراء درک و قدرت های الهی گردیدند ، پس از آن مصونیت عقیدتی و افکار و دوام و نظام آن ، در جوامع بشری حفظ می گردد و ناهماهنگی ها و بدی و اختلافات عقیدتی از جهان دور می شوند .

این نوع تقویت افکار و شناساندن حقایق حیات و مبانی و اصول فکری پیشرفته باید در تمام قشرهای جوامع بشری به نسبت فهم و ظرفیت دریانت های ذهنی و تفاوت افکار و موقعیت آنها در نقاط مختلف جهان ، به گونه ای صحیح و منطقی گسترش یابد و در این راستا می بایست سعی شود که سطح فهم و آگاهی و درک تمام افشاری که در حاشیه و دور از مراکز علمی ، فرهنگی و ... جهان قرار دارند ، به نسبت شناخت ، آگاهی آنها بالا رود ، تا این که آنها هم به تدریج بتوانند قدرت و توان درک و فهم حقایق حیات را به صورت واقعی دانا شوند .

زمانی که به دور دست های تاریخ می نگریم و به بررسی ایدئولوژی های مختلف و اعتقادی بشر از ادوار گذشته می پردازیم ، متوجه می شویم که جنگ های خونینی بخاطر عدم هماهنگی و توافق های فکری و عقیدتی ، در بین قبایل و کشورهای مختلف به وقوع پیوسته و هنوز هم که به قول بشر امروزی عصر

فرهنگ ، علم ، ادب ، تمدن و ... است ، ادامه دارند و تنها اختلاف آن با زمان های گذشته در این است که بشر با استفاده از لیم و درک و شعور علمی و فنی خود به برخی از پیشرفت های تکنولوژی دست یافته و برای جنگیدن و نابودی افراد ، وسایل مدرن تری را ساخته که با فشار دادن یک دکمه قادر است در یک لحظه صدها نفر را به خاک و خون بکشاند و زندگی آنها را نابود نماید و جنگ و برادرکشی و ... همچنان ادامه دارد و تا زمانی که بشریت نتواند به یک حقیقت واحدی از نظر فکری و عقیدتی دست یابد نیز ادامه خواهد داشت .

افراد زیادی در جهان وجود داشته و دارند که در زمان حیات خود سعی می نمایند ، تا بتوانند با وسایلی ، وحدت عقیده را در عالم به وجود آورند ، ولی متأسفانه هیچیک از آنها تاکنون موفق به انجام چنین کاری نشده اند به این دلیل که با عقیده ، افکار ، خواست و جاه طلبی های فراوان قوی ترها روبرو شده اند که مخالفت های آنها اجازه انجام چنین عملی را به آنان نداده است .

عدم توجه کافی ای که تاکنون به این ضرورت واقعی از طرف جوامع بشری بخصوص افراد نسبتاً آگاه که شناخت کافی از حقایق حیات و گردش دایره وار خلقت داشته اند شده ، نمایانگر و نشانه بارزی از ناتوانی و عدم رشد فکری ، اجتماعی و اخلاقی افراد در مقابل حقایق است . چون اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر به دنبال ظواهر حیات ، مادیات ، جاه و مقام هستند و هرگز حاضر نیستند برای این که حقیقتی را دیگران بفهمند ، موقعیت مالی و شغلی و جاه و مقام آنها لطمه ببندد یا به خطر بیافتد ، لذا سعی دارند در تمام طول عمر خود از حقیقت گویی دوری کنند و مسیر زندگی مادی خود را به همان نحوی که دور از حقایق اصلی حیات است ، ادامه دهند و با اهمال و رفتار خویش چنین می نمایند که هنوز بشریت در مرحله ابتدایی ، غرور ، کبر ، خودخواهی و ... غوطه ور است . از نظر گول زدن خویش با دیگران برخی اظهار می دارند که



امروزه بشریت در عصر کامل تمدن، علم، عقل، شعور و... قرار گرفته است. در صورتی که نه تنها از نظر منش، خواست، اخلاق، رفتار، هیچ فرقی با پیشینیان خود نکرده، بلکه قدری هم نسبت به آنها به سوی پستی، بی عدالتی، وحشی گری گام برداشته است و از درک و شناخت حقایق که وجود ذات پروردگار در رأس آن قرار دارد، عاجز تر شده است.

از نظر وجدانی، الهی، اجتماعی و...، مسئولیت شناسانیدن حقایقی که موجب هدایت و رستگاری افراد بشر در زمان حیات مادی و زمان پس از مرگ می شود و آنها را به سوی یکتا پرستی سوق می دهد، خود به خود متوجه کسانی است که در جوامع مختلف این جهان خاکی، صلاحیت اظهار نظر در مورد برخی از حقایق حیات را دارند، ولی اکثراً به دلایل فوق، سعی می کنند از بیان آن حقایق به هر گونه ای که می توانند خودداری نمایند. افراد مؤمن و آگاه می دانند که خداوند کریم در تمام کتب آسمانی فرموده است که افراد بشر باید به یکدیگر کمک نمایند و این کمک می تواند مادی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، اخروی و... باشد، یعنی در اصل هر فرد آگاهی مسئولیت الهی دارد تا حقایقی را که می داند برای ارشاد دیگران بیان دارد تا این که شاید بتواند فرد ناآگاه و گمراهی را به سوی روشنائی و شناخت بیشتری راهنمایی نماید و از گمراهی و ضلالت برهاند. زمانی که تمام افراد جهان توانستند به یک حقیقت کلی و شناخت الهی بی ببرند و از آن پیروی نمایند از آن زمان به بعد است که نفاق، برادر کشی، جنگ و... از این جهان دور می شود و صلح، درستی، عشق، محبت و... به سوی بشریت حرکت می کند و ریشه پستی، غرور، جاه طلبی و... از این جهان کنده می گردد. در آن زمان است که عرفان شناخت ذات خداوند، جایگزین تمام عقاید انحرافی بشریت می شود و عدل و دین یکتا پرستی، تمام جوامع بشری را فرا می گیرد و همه به یک قبله واحد روی می آورند.

## هدف از خلقت

کس ، باخبر از علت خلقت ، به جهان ، نیست  
 زیرا که در این ره ، کسی از باخبران ، نیست  
 هر کس به جهان رو نکند ، تا دزد اسرار  
 چون گردش این چرخ و فلک ، علم بیان نیست  
 هر چشم جهان بین ، نرود در طلب عشق  
 زیرا که در افکار همه ، درگنج چنان ، نیست  
 هر ذی نفسی ، طالب عشقی ز جهان است  
 علم ملکوت ، عشق وجودی ز بتان ، نیست  
 گسر طالب عشقی ، سرو اندر ره معشوق  
 معشوق کسی ، غیر وجود تن و جان ، نیست  
 بر خود نظری کن ، که شناسی بدن خویش  
 این ظاهر تن ، بهر کسی اصل نشان ، نیست  
 صد نکته ، نهان گشته به هر ذره در این خاک  
 گر نکته شناسی ، انرش کمتر از آن ، نیست  
 ما آمده ایم ، تا گره از خود بگشایم  
 آلوده کسی ، عالم بالای جهان ، نیست  
 گر ظاهر و پاکیزه شود ، هر که در این خاک  
 غیر از ملکوتش بر او ، جای و مکان ، نیست  
 ای خواجه ، چه دانی تو از این بازی گردون  
 هر ذره بجز ذات وجودی ز لسان ، نیست

آگه بود ، هر ذره ز اسرار دل خویش  
 آگه شدن از عالم گردنده ، گمان ، نیست  
 هر ذره ، چو مستی بود از خرمین و خروار  
 ذات همه ذرات جهان ، غیر روان ، نیست  
 گم گشته شدم ، در رهش اول به خرابیات  
 گم کرده رمی ، باخبر از گمشدگان ، نیست  
 تن خسته رسیدم ، شبی اندر سر کویش  
 دیدم که پس برده ، بجز روح و روان ، نیست  
 آگه شدم از قبله ، وجودی ز من و اوست  
 هیات ، چو مانم به جهان ، غیر زبان ، نیست  
 ای بی خبران، بهر چه غافل ز وجودید؟  
 چون قدرت ما ، غیر وجود کن و جان ، نیست  
 تن خاک و ، روان آمده از عرش الهی  
 جانی پس رفتن ، بجز آن دهر مغان ، نیست  
 ما جمله ز عرشیم و همه بی خبر از خویش  
 هر بنده رسد اصل خود ، از غافل از آن ، نیست  
 افسرده مشو ، مگر که نداری خبر از خویش  
 آگه ز وجود بدن ، هر پیر و جوان ، نیست  
 آن کس ، به تکامل رسد ، اندر گذر خویش  
 کو در گذرش ، غافل از این چرخ زمان ، نیست  
 هر کس به طریقی رود اندر پی دیدار  
 چون رهبر عاشق ، به یقین ، کس به جهان نیست

## منطق چیست ؟

بشر به انتضای نیروی خریزی کنجکاو است و در مرحله اول بخاطر آگاهی و بهره گیری از مقدرات هر شی یا موجود و تأمین نیازمندی های گوناگون خود ، درصدد شناخت این عالم هستی و کائنات می باشد و در این راستا ، تمام قوای خود را به کار می گیرد و از تمام مقدرات مادی ، معنوی و علمی خویش استفاده می کند و گاهی هم در مسیرهای انتخابی خویش ، مراحل مختلف معرفت را ( سطحی و تجربی دقیق - فلسفی - علمی ) می پیماید ، تا این که به حقایقی دست یابد و برای رسیدن به این منظور ، در مرحله نخست ، توسط حواس ظاهری خویش ، از پدیده های مادی ای که در پیرامون وی وجود دارند آگاهی به دست می آورد و پس از آن سعی دارد ، تا این که بتدریج بتواند پرده ای را از روی اسرار خلقت بردارد و به شناخت ، کسب فضایل و معرفت هایی دست یابد . برای این منظور ، از نیروی اندیشه ، جهت تجزیه و تحلیل شناخت های حسی و تجربی و ادراک حضوری استفاده می کند و از همان زمان آغاز ، شروع به شناخت چنین حقایقی ، تفکرات فلسفی خاصی در ذهن او به وجود می آیند و در این شرایط است که منطق خودنمایی می کند . البته باید بدانیم که نیروهای خریزی و کنجکاوای ، در تمام افراد بشر به طور یکسان نمی باشند و به همین علت هم ، هرگز همگان نمی توانند مسیر کمال و معرفت را به طور یکسان و یکتا شناخت بیمایند و با هم به یک نقطه عقلی و شناخت منطقی برسند . چون گروه بسیاری

از افراد جوامع، تنها به تأمین نیازمندی های خوی حیوانی خویش قناعت می کنند و هیچگونه شناخت یا اطلاعی درباره معرفت، کمال، انسانیت و... ندارند و زمانی که در این مبحث از معرفت و کمال انسان ها سخن به میان می آید، دلیلی ندارد که این واژه بتواند پوششی کلی بر خلقت تمام نوع بشر بدهد. چون گروه فراوانی از نسل بشر وجود دارند که نیروی عقل و درک و فهم و شعور را در خدمت غرایز حیوانی خویش در آورده اند و از نظر معرفت و کمال اختلاف چندانی با حیوانات ندارند.

اصول منطقی را نمی توان پایه های اصلی درک و تشخیص و تفکرات بشر دانست. چون اثبات هر حقیقتی، نیاز به درک و فهم دارد و اگر شعور و تشخیص و درک در فردی وجود نداشته باشد، منطقی هم در وی دیده نمی شود. زیرا هر استدلالی نیاز به تجزیه و تحلیل عقلی دارد و زمانی که فردی درک، فهم و عقل سالمی نداشته باشد، مسلماً "تجزیه و تحلیل های عقلی در نزد وی، ارزش خود را از دست می دهند."

زمانی که از نظر تکاملی به دایره خلقت بنگرید و این زنجیر بهم پیوسته تکامل روحی را مشاهده نمائید، متوجه خواهید شد که از نظر خلقت تمام افراد بشر، الزامی به فکر کردن صحیح و درک حقایق را ندارند، کما این که در جوامع خود به طور عینی شاهد چنین مواردی می باشید. افراد که در زندگی خود قصد دارند از چهارچوب های مختلف اعتقادی که از ادوار گذشته در پیرامونشان کشیده شده است بیرون آیند و به شناخت های جدید تری، نسبت به زمان، مکان و... خویش دست یابند، نیاز به تفکر و تعقل و تجزیه و تحلیل عقلی و در نهایت، اثبات و منطقی دارند. و گرنه افرادی که همچنان قصد دارند در داخل آن چهارچوب های سنتی خود باقی بمانند، نیازی به درک و فهم چنین حقایقی ندارند؛ چون آنها هنوز نتوانسته اند به کمال عقل و تکامل روحی برسند و تا زمان دست یابی به این

مرحله، احتیاج مبرمی به درک، فهم و تکامل های روحی و عقلی دارند. اگر غیر از این می بود، خداوند سبحان تمام افراد بشر را در حد عقل، درک و فهم کامل و پکنواخت خلق می فرمود، تا این که تمام آنها بتوانند دانشمند، فیلسوف، مخترع، مکتشف، نویسنده و... شوند.

خداوند متعال در خلقت بشر، دقت و توجه خاصی بکار برده تا این که در مسیرهای زندگی، برخی از افراد بر دیگران برتری داشته باشند و عده ای دیگر در تمام طول عمر خود در ضلالت و گمراهی بسر ببرند و تا آخرین لحظات حیات مادی، از عقل و درک و فهم کاملی برخوردار نگردند، ضمن این که در بین فاصله این دو گروه، یعنی افرادی که دارای عقل و فهم و درک کامل هستند و کسانی که با عقل توسعه نیافته به دنیا می آیند و با همان عقل و طرز تفکر، به زندگانی خود ادامه می دهند و پس از مدتی این جهان خاکی را ترک می کنند، افراد و گروه های بسیاری را نیز قرار داده که در اثر مرور زمان و شناخت و تکامل، بتدریج به عقل کامل و درک و فهم و در نتیجه، استدلال صحیح و منطقی، دست می یابند. البته باید گفت زمانی که می شنویم فردی درک منطقی ندارد، به این معنی نیست که آن شخص، ذاتاً منطقی را نمی شناسد. بلکه وی منطقی را که با قالب های فکری و عقلی خود او منطبق است، درآمی باشد. چون اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، منطقی را قبول دارند که با مطالب یدیهی و یقینی و نظری آنها مطابقت کامل داشته باشد، در غیر این صورت نمی توانند از طریق فلسفه و منطق، به حقایقی که به سادگی قابل اثبات نیستند پی ببرند و با آنها را بشناسند. زیرا این اشخاص، عدم شناخت را دلیل بر عدم وجود می دانند. در صورتی که بشر قرن ها است، در سطح این کره خاکی زندگی می کند. هنوز هم ناشناخته های بسیاری برای وی وجود دارند که به تدریج در حال کشف و درک و شناخت آنها می باشد و آنچه مسلم است، تا زمانی که این کره خاکی در شرف فنا

هم باشد، این ناشناخته های حیات، همچنان وجود خواهند داشت و در نتیجه فلسفه و منطقی که همگان آن را به طور مساری قبول داشته باشند، مشاهده نمی گردد.

هر فرد سالم دارای تفکر و اندیشه ای است که در اثر تلاش های ذهنی او به وجود آمده اند و با وجود آنها می تواند به کشف برخی از مجهولات که معلوماتی در قبال آنها دارد، بر آید و آنها را به طور نظری یا در نهایت فلسفی و از راه دلیل و منطقی بپذیرد یا به آنها دسترسی یابد. این یک امر مسلم است که هر مجهولی را توسط برخی از معلومات نمی توانیم به دست آوریم. زیرا بین مبتدا و خیر باید رابطه بخصوصی نسبت به نتیجه آن وجود داشته باشد، تا این که از برخی اطلاعات و اخبار بتوانیم به حقیقت مطلب و یا ناشناخته هایی پی ببریم و آن مجهولات برایشان به صورت معلوم در آیند.

فردی که از عقل و منطق و تفکر صحیح برخوردار است، برای درک مجهولات می بایست از جهان بینی صحیح و درست نیز آگاهی کامل داشته باشد و پایه اصلی جهان بینی خود را بر شناخت عالم هستی، استوار سازد.

از نظر علم نظری و فلسفی، عالم هستی را به دو صورت می توان شناخت.

اول - فهم و درک و شناخت مستقیم و بدون واسطه که از نظر فلسفی آن را، علم حضوری نیز می نامند.

دوم - شناخت و درک غیر مستقیم یا علم حصولی.

علم حضوری یا شناخت های مستقیم آنهاست هستند که افراد به صورت نظری می توانند در زندگانی خود به گونه ای با آنها مواجه شوند و برخوردهای مستمر و لمسی و احساسی داشته باشند. مانند ساخت میز و صندلی که چوب آن را می شناسند و به صورت های دلخواه آن را تکه تکه می کنند و سپس هر تکه از چوب را شکل می دهند و بهم وصل می نمایند و پس از اعمالی که بر روی این چوب های بریده شده انجام می دهند، آن چوب ها به خود شکل می گیرند و

سپس به صورت میز، صندلی و... در می آیند و مورد استفاده قرار می گیرند .  
ولی علم حصولی یا غیر مستقیم را می بایست توسط ادراک و تعقل شناخت و  
سپس آن را پذیرفت . فرضاً وقتی که نور خورشید کره زمین را فرا می گیرد و  
زمین و اشیائی که در سطح آن قرار دارند ، گرم می شوند ، ما به این فکر می انیم  
که در کره خورشید یک منبع انرژی حرارتی وجود دارد . چون زمانی که نور  
مستقیم آن ، به کره خاکی می تابد ، همه جا گرم می شود و زمانی که شب  
فرا می رسد و نور خورشید در آن زمان ، تابش مستقیم به برخی از قسمت های  
کره زمین ندارد ، آن قسمت سرد می گردد .

امروزه بشر به نقطه ای از شناخت ها رسیده است که تنها حواس موجود وی ،  
جوابگوی خواست و نیازهایش نیست و نمی تواند از اصول عقلی و تحلیلات  
ذهنی سر باز زند و آنها را در امور روزمره خویش به کار نگیرد .

مفاهیم و برداشت های فلسفی را از نظر شناخت های هستی می توان به دو  
دسته کلی تقسیم نمود که آن دو عبارتند از :

۱ - شناخت و درک مادی .

۲ - شناخت و درک الهی . هر یک از این دو را می شود به دسته های مختلف  
دیگری نیز تقسیم بندی کرد .

**۱ - شناخت و درک مادی به سه بحث کلی تقسیم می شود :**

الف : ماده در عالم به صورت عینی و حقیقی وجود دارد ، به طوری که قابل  
درک و لمس و رویت و تشخیص اسمی می باشد و از نظر علم فیزیک نظری قابل  
استدلال و شناخت است .

ب : در وجود ذاتی هر عنصر و شئی ، ماده دخالت دارد و قسمتی از آن را  
تشکیل می دهد . در نتیجه قدرت تعقل و تفکر و حتی روح ، نیاز به وجود نوعی  
ماده دارد که این امواج در اثر وجود آن ماده بتوانند اعمال و حرکات و



فعالیت های خود را انجام دهند .

ج : کمیت ماده همیشه ثابت و غیر قابل تغییر است و کیفیت آن هرگز از بین نمی رود ، در صورتی که ماده تغییر شکل دهد ، در کیفیت آن تغییرات چندانی به وجود نمی آید .

## ۲ - شناخت و درک الهی :

در علم منطقی می دانیم که ادراک به دو قسم است که آنها را بدیهی و نظری می نامیم .

ادراک بدیهی آن است که حقیقت موضوع یا شئی را به هیچ عنوان نمی توانیم انکار نماییم و آن را نپذیریم . چون حقیقت آن به خودی خود بر همگان واضح و روشن است و چنانچه فردی از روی خودخواهی و غرض ورزی و جهل نمودن در مورد مطلبی نخواهد آن را بپذیرد ، نزد وجدان خود به طور ناخودآگاه ، آن مطلب و یا حقیقت را خواهد پذیرفت و بر وجود و حقیقت آن اعتراف می نماید . کسی نمی تواند از حقیقتی چشم ببوشد و آن را نادیده انگارد . زیرا آن شخص یا باید جاهل مطلق باشد و یا عاقل نسبی . اگر جاهل بالفعل است که درباره وی سخنی نداریم و اگر عاقل نسبی باشد یا باید مطلبی را کاملاً بپذیرد و یا آن را رد کند ، کسی نمی تواند چنین تصور کند که ادعاهای وی هم صحیح است و هم غلط .

درباره اثبات وجود خداوند همچنین معیارهایی کاملاً صادق است ، یعنی فردی نمی تواند این عظمت و قدرت کائنات و عالم هستی را مشاهده کند و منکر وجود خداوند و یا صاحب این الملاک گردد و سپس بتواند اظهار نماید که بشر از ماده به وجود آمده و در خلقت او هیچ چیز دیگری غیر از ماده بکار گرفته نشده و پس از مرگ هم جسم مادی او ، به همان ماده سازنده بر می گردد و از وی هیچ آثاری که مستوجب عجز و زجرهای الهی باشد ، باقی نمی ماند . زیرا هر یک از

افراد بشر دارای نوعی شناخت و درک می باشند که با معیارهای عقلی خویش می توانند به عظمت این جهان و عاقل و کلهکشان بنگرند و آن را بشناسند .  
 شناخت الهی افراد را به طور کلی می توانیم به سه گروه تقسیم بندی نمائیم و در این راستا هر فردی می تواند از دریچه خاصی عاقل را بنگرد و بنا آن را بشناسد .

۱ - شناخت سطحی: این نوع شناخت ، همان شناخت نظری است ، یعنی هر فردی در محیط خویش وسایل یا اشیاء و ابزاری را با چشم مشاهده می کند و آن را به همان شکل موجود می شناسد و بیش از آن درک پذیرش بیشتری را در مورد آن شوق ندارد و این نوع شناخت ها فقط بستگی به قدرت و حالت حواس افراد دارد . فرضاً تمام افراد بشر ابر را در آسمان می بینند که گاهی موجب ریزش برف و باران می شود . ولی اکثر آنها هیچ اطلاعی از چگونگی و علت به وجود آمدن آن ندارند .

۲ - شناخت علمی: این نوع شناخت حتماً با آموزش های لازم و کسب تجربیات علمی به دست می آیند و موجب می گردند که روابط عناصر و اشیاء و موجودات را نسبت به یکدیگر برای ما روشن نمایند . فرضاً از نظر شناخت علمی درباره ابر ، سعی می شود که علت به وجود آمدن آن بررسی شود و آن را در آزمایشگاه به وجود آورند و سپس در مورد خاصیت و حالت و چگونگی آن از نظر علمی بحث و گفتگو نمایند .

۳ - شناخت فلسفی: این شناخت موجب می شود که برخی از علوم تحت سوال قرار گیرند . چون گام خود را به مراتب فراتر از علم می گذارند و از نظر فلسفی به وجود برخی از موجودات ، حوادث و حالت هایه که در بشر و یا در عالم به وجود می آیند ، بررسی می نمایند . فرضاً درباره ابر اظهار می دارد که به وجود آمدن ابر ، بنا به حکمت و نیروهای دیگری غیر از وجود علم است و تا

زمانی که آن نیرو نخواهد، ابری تشکیل نمی شود و قطره آبی از آن بر زمین نمی بارد و در این زمینه آن نیرو و قدرت مطلق را خدای خویش می داند. وجود فلسفه و منطق باعث می شوند تا این که حقیقت تمام اشیاء و موجودات عالم، اعم از مادی و غیر مادی، مورد نوعی تحقیق و بررسی قرار گیرند و شناخت ذاتی و علت به وجود آمدن چگونگی آنها و... تحت سئوالاتی، بررسی شوند و جواب هایی برای آنها به دست آیند که در حد فهم، درک و شناخت سطحی و علمی اکثر افراد بشر نمی توانند باشند.

علم فلسفه و منطق زمانی بکار گرفته می شود که فردی از نظر تکامل عقلی و محیطی در سطح بسیار خوب و با ارزشی قرار گرفته باشد، در غیر اینصورت هر فردی نمی تواند از آن بهره برداری نماید و به حفاظتی دست یابد.

## منطق

عالمی ، اندر پگاهی ، بر طناب دار شد  
 چون که در بین خلائق ، او فقط ، همیشه شد  
 او چنین گفتا ، که « من حقم » ، ولی زو ، ذره ای  
 ابلهان بر این ، که او کافر ، در این گفتار شد  
 زان که از روح خدا ، نسل ، بشر آمد پدید  
 بعد از آن ، هر یک به نوعی ، مخزن اسرار شد  
 گر نداری علم باطن ، هرگز از آن دم مزن  
 چون ، بشر از ذات حق است ، هرگز هر افعال شد  
 حال سرگردانی خود را مبین ، ای بی خرد  
 این بشر ، در زندگی ، خارج ز تن بسیار شد  
 از گلستان صفا ، او بگذری ، آن می شوی  
 ورنه هر خاری ، کجا ، گل اندر آن گلزار شد؟  
 در همه عالم ، بزرگی ، از خداوند است و بس  
 روح پاک بندگان ، روزی زه خسار شد  
 سرفرازی می کنم ، چون آگه از این وجود  
 بعد مردن روح بعضی ، جانب سالار شد  
 گر که حلاج ، آن زمان گفتا ، که روح حق دمید  
 روح خود را دید و ، گفتارش چنان پربار شد  
 قبل مردن ، روح پاکان ، گه بیاید در نظر  
 نی که تنها بعد مردن ، این چنین کرده اند

گر که متطق خواهی از دل ، بگذراز احساس خویش  
 تا که بینی روح حق ، در هر تن و آثار شد  
 عارف سالک ، پشین دارد وجود وی ز چیست؟  
 گر بگوید ، بعد چندی ، بر طناب دار شد  
 تا نداری علم غیب ، هرگز مرو ، در راه عقل  
 در جهان ، نادان کجا ، آگه ز هر اسرار شد  
 در گلستانی روان گشتم من از اعجاز عشق  
 صوفی و صافی ، یکاپک بر سر بازار شد  
 اشک و خون ، از چشم رهبر ، می رود اندر حیات  
 زان که ، او هم آگه از ، پشت در و دیوار شد

## نظم عالم هستی

اگر فردی در زندگی خود بخواهد به شناخت هابی دست یابد و توسط آنها به واقعیات حیات پی ببرد ، با دو نیرو یا برداشت های کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر مواجه می شود که آن دو ، یکی جنبه حسی و تجربی و دیگری عقلی و فلسفی دارد . هر فردی یا برداشت هایی که از این دو نیرو به نسبت شعور ، عقل ، درک و فهم خویش می نماید ، می تواند به برخی از واقعیات حیات پی ببرد .

جنبه های حسی و تجربی : شناخت هایی هستند که با بررسی مسائل علوم تجربی و طبیعی به دست آمده و وجود آنها از نظر علمی و عینی به اثبات رسیده اند شکل می گیرند . یعنی تمام این شناخت ها با کمک گرفتن از مشاهدات و تجربیاتی که با علم آنها را می آموزیم و با شناخت های خود ، آنها را احساس می کنیم ، به وجود آمده اند . این مشاهدات را می توان از گردش و قدرت کوچکترین ذره عالم تشخیص داد . این اعمال و حرکات ، در تمام عناصر و مواد و اشیاء عالم به گونه خاصی دیده می شوند که با نظمی بسیار حساب شده و کامل در تمام طول عمر به حرکت خود ادامه می دهند .

اگر در مورد وجود هماهنگی به سایر موادی که مصروع دست بشر است توجه نمائید ، در تمام سازمان های هستی ، تجاری ، اناری و ... یک نظم خاص را مشاهده می نمائید . تمام آنها نشأت گرفته از نظم عالم هستی می باشند . چون

بنگریم ، این نظم و انضباط را در تمام آنها کاملاً مشاهده می کنیم . بشر نیز تمام پیش خود را از قدرت کائنات به دست آورده است و هر چه نظم عمومی جامعه‌ای بیشتر باشد ، شناخت آن جامعه نسبت به قدرت و نظم کائنات نیز بیشتر است . چون افراد بشر نظم را در جوامع مختلف مانند ادارات ، کارخانجات ، مزارع ... به وجود می آورند و هر قدر ایمان کاری در جامعه یا واحدی بیشتر باشد ، آن سازمان از نظم و انضباط بیشتری برخوردار است و نظم و ایمان کاری هر فردی مربوط به شناخت و وجدان وی نسبت به محیط و عالم کائنات می باشد و کسی وجدان کاری در هر عملی دارد که به شناخت خداوند در زندگی خود پی برده و بداند که در هر کار و عملی ، یک ناظر ناپیدا از طرف خداوند متعال حرکات جسمی و فکری و عقلی او را کنترل می کند و در زمان پس از مرگ ، تمام آن کرده ها به حساب وی منظور می گردند .

**جنبه های عقلی :** گروه دیگری از برداشت و شناخت های افراد بشر می باشند که برای درک و فهم حقایق حیات ، هر فردی که درصدد کسب فضایل اخلاقی و علوم الهی می باشد ، با آن روبرو خواهد شد و این نوع شناخت ها را هر فردی می تواند با قدرت های روحی خویش به دست آورد .

برای این که بخواهیم وجود یک نظم خاص را در این عالم بنمایانیم و بگوئیم که در تمام ذرات و حرکات و کائنات نظم خاصی وجود دارد ، احتیاج به اثبات نداریم . چون وجود خورشید در آسمان ، دلیل روز است و وجود نظم و انضباطی که خداوند یکتا در درون کوچکترین ذره عالم هستی ، تا بزرگترین سیارات و این گردش کهکشان ها برقرار فرموده است ، دلیل بر وجود نظم و انضباطی می باشد که در تمام ذرات و زوایای این جهان و کهکشان ، حکمفرما است . اگر بشر نتواند در طول عمر خود به برخی از نیرو یا حقایق موجود در حیات دسترس یابد و آنها را مشاهده و افکند کند ، چنانچه به صورت مجبور باقی

بمانند ، باید بداند که تمام آن ناشناخته ها نیز از قوانین نظم و انضباط عالم هستی  
مشارکت می کنند و هیچ ذره یا واحدی نمی تواند بدون نظم و انضباط ، در این عالم  
به حرکت یا زندگانی خود ادامه دهد . فرضاً زمانی که شما کتابی را در دست  
خود دارید و صفحه ای از آن را باز می کنید ، به مطلب خاصی که مربوط به علم و  
دانش آن نویسنده است ، بر می خورید و مسلماً در آن لحظه به این حقیقت  
می اندیشید که جملات و مطالب این کتاب را قلم یا حرکات خودسرانه ننوشته  
بلکه فردی که صاحب عقل ، شعور ، علم خاصی بوده ، قلم را بر دست گرفته و  
آنچه را که از آن علم یا مطلب می دانسته ، در این صفحه از کتاب لغت به لغت  
نوشته ، تا این که کتابی را به وجود آورده و تمام آن نوشته ها از روی عقل و درایت  
و نظم خاصی به رشته تحریر در آمده اند . حال اگر آن ورق کتاب را سطح کوه  
خاکی در نظر بگیریم ، مشاهده می نمائیم که تمام ذرات عالم از جسامات ،  
نباتات ، حیوانات ، کوه ، دشت ، دریا و... دارای یک نظم خاص می باشند و آن  
نیروی که تمام آنها را خلق فرموده ، حساب خاصی در مورد به وجود آوردن آنها  
داشته و هیچ شیی را بدون دلیل و خارج از منطق نظم و انضباط نیافریده است .  
ولی باید به این موضوع توجه نمائید که تنها وجود نظم و انضباط دلیل شناخت  
خداوند یکتا نمی باشد . بلکه وجود نظم فقط می تواند یک سلسله دلایل خاص  
را برای شناخت شما در این زمینه فراهم آورد . چون وجود نظم ، در اصل یک  
پایه حسسی دارد که افراد با حس و شناخت پدیده های منظم ، قدری به تفکر و  
تعقل می پردازند و درباره وجود خداوند یکتا به فکر فرو می روند و هر چه فردی  
بیشتر در این زمینه بیاندیشد و برداشت های خود را با عقل و علم محیط مطابقت  
دهد ، به همان نسبت هم به وجود و قدرت ذات پروردگار بیشتر پی می برد و هر  
چه در جهان علم ، دامنۀ وسیع تری می یابد . وجود خداوند در این عالم هستی ،  
بیشتر به اثبات در رسد ، به این دلیل که وجود نیرو و قدرت مدبری در عالم به



ذاتیات می رسد که قادر است چنین پدیده‌هایی را از آنست در این عالم هستی پایه‌گذاری کند که با پیشرفت علوم مختلف، به تدریج کشف و شناخته شوند.

افراد بسیاری را با دانش و بینش‌های گوناگون در جهان مشاهده می‌نمایم که هر یک از آنها می‌توانند به اندازه درک و فهم و معلومات خود از برهان وجود بهره‌گیری نمایند. ولی فردی غیر از مجانبین را در عالم نمی‌توان مشاهده نمود که منکر وجود این همه نظم و انطباق در عالم باشند و نتوانند این حقیقت را بپذیرند که گرداننده این چرخ و فلک و گردونه و مهر، می‌بایست دارای قدرت و عقلی بسیار مدبر و مدیر باشد، تا این‌که بتواند چنین نظمی را در تمام ذرات و اشیاء و موجودات خلقت و هستی حکمفرما سازد.

زمانی که کتب الهی، منجمله قرآن کریم را مطالعه می‌نمایم، متوجه می‌شویم که به وجود آورنده نظم و حکمت عالم و کائنات، بشریت را به مطالعه در خلقت موجودات، جهت درک و شناخت سازنده آنها که همانا خداوند یکتا می‌باشد، دعوت می‌کند تا این‌که افراد مشرک یا کافر، با شناخت ساختمان و عظمت کوچکترین ذره یا موجودی بسیار کوچک، به عقل آیند و سپس به عظمت پروردگار خود پی ببرند.

گروهی از افراد ماده پرست (مادیون)، تشکیل این جهان و کائنات و عالم هستی را به دلیل وجود طبیعت مطلق دانسته و تمام ذرات آن را فاقد عقل و شعور می‌دانند و معتقدند که وجود ماده در این عالم ازلی است و تمام این نظم و انطباق نیز در اثر قدرت ماده به وجود آمده و در این جهان و سایر قسمت‌های کیهانشان همچنان حکمفرما است. در صورتی که آنها از این حقیقت غافلند که هر ذره‌ای در عالم، صاحب عقل خاصی مربوط به خود است و تمام جمادات و نباتات و حیوانات نیز مانند همان ذره، از نسبت‌های عقلی خاصی برخوردارند و عقل هر یک از این عناصر، موجودات، طی شرایطی با عقل مدیر و مدبرتری به طور دائم

در رابطه می باشد و همگی برای ادامه حیات، از انرژی عظمی آن نیروی مدبر استفاده می کنند. وگرنه هر ماده یا عنصر بدون عقل و انرژی حیات، محکوم به فنا است.

تمام این عالم از ذرات بهم پیوسته ای تشکیل یافته و اگر ذره بدون عقل و قدرت محکوم به فنا باشد، پس نتیجه می گیریم که تمام ذرات عالم اگر فاقد انرژی و عقل باشند، می بایست فنا گردند. در صورتی که مشاهده می نمایم، تمام ذرات این جهان و عالم هستی، با نقمی خاص و انطباقی بسیار یکنواخت، در حال چرخش و گردش و حرکت و ادامه زندگانی در مسیر خود می باشند. در حقیقت وجود نظم، موجب بهم پیوستگی ذرات عالم به یکدیگر شده اند که آن مجموعه، هدف خاصی را دنبال می کند، بدون این که کوچکترین وقعه ای در نوع حرکت آن به وجود آید. چون برای هر مجموعه منظم از طرف عقل کل عالم هستی، هدف خاصی در نظر گرفته شده است و هر یک از ذرات آن مجموعه سعی بر این دارد تا این که با هماهنگی و نظم خاصی بتواند هدف مجموعه ای را که در آن قرار دارد، تأمین نماید، تا این که حرکت این مجموعه، موجب ادامه حرکت یکنواخت سایر مجموعه های دیگر در کیهانشان ها گردد.

اگر بخواهیم در مورد نظم عالم هستی و کائنات بحث و گفتگو نمایم، بهتر است از محیط کره زمین که امروزه در اختیار بشریت قرار دارد، شناخت خود را آغاز نماییم و فعلاً در همین یک مورد قدری عمیقانه تر به تفکر و تعمق و شناخت بپردازیم، تا این که پس از آن به فکر سایر کرات آسمانی بیافتیم و آنها را بشناسیم.

برای به وجود آمدن حیات در روی کره زمین، تنها پدیدار شدن، چند حالت، ماده، انگیزه و... لازم و کافی نیست و می بایست هزاران قلم از اشیاء، موجودات، مناظر و... به طور منظم در کنار یکدیگر قرار بگیرند. تا این که در

سطح کرده خاکی ، حیات به وجود آید ، این عناصر ، موجودات ، اشیاء و... در سطح این کره بر حسب تصادف و اتفاق گرد هم جمع نشده اند که این چنین حالت و کیفیت تمام آنها با یکدیگر کاملاً موافق و جور گردند و این عظمت را در کنار هم به وجود آورند ، اگر هم خواسته باشیم به وجود آمدن این حالت ها را به طبیعت نسبت بدهیم ، در طبیعت هم می بایست یک نیروی عقلی مدیر و مدبری وجود داشته باشد تا این که بتواند این همه عناصر و موجودات را خلق کند و تمام آنها را به صورت های مثبت و منفی یا لازم و ملزوم و... کنار یکدیگر قرار دهد ، تا این که حیات را در سطح کره زمین به وجود آورد ، با هر دینی که به نظم این جهان بنگریم ، متوجه می شویم این عوامل و حالت هایی که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند تا چنین نظم و انتظامی را در جهان به وجود آورند ، قدرت آن می بایست از نیروی مافوق ماده نشأت گرفته باشد ، چون ماده به تنهایی صاحب چنین قدرتی نیست و اصولاً هر ذره ای در ماده ، از نیرو و قدرت خاصی استفاده می کند تا این که بتواند به حرکت در آید ، نیرویی که موجب قدرت بخشیدن های مختلف مانند تحرک ، تعقل و تشخیص را به جماد ، نبات و... می دهد ، هیچ چیزی غیر از عقل کل عالم هستی ، یا روح اعظم کائنات که همان خداوند یکتا است ، نمی تواند باشد ، چون هر عنصر یا ماده ای که از حالت جمادی به نباتی و سپس به حیوانی تغییر شکل می دهد ، در مسیر تکاملی خاص و جدیدتری قرار می گیرد و در هر تغییر شکل و ماهیتی ، قدرت های جدیدتری را به دست می آورد تا نهایت به مرحله ای برسد که دارای قدرت روحی کاملی شود و تکامل روحی هر عنصر یا موجودی موجب می شود که در نهایت آن را به روح اعظم کائنات نزدیکتر نماید .

زمانی که در مورد به وجود آمدن یا تکامل شن با عنصری بحث می نماییم ، مسلماً در این راستا دلایل و شواهد و نظائر فراوانی وجود داشته اند تا این که

موجود یا غنصر و ذاتی، تغییر حالت داده و در بروز این دگرگونی‌ها حتماً در واقع به طور یقین روی داده است که یکی از آنها علت و دیگری معلول آن می‌باشد. وگرنه هیچ اتفاقی در جهان به خودی خود به وجود نمی‌آید. زیرا هر عملی که در جهان و یا سایر نقاط کیهانشان رخ می‌دهد، با اختیاری است یا طبیعی و قهری. چنانچه حدوث واقعه ای اختیاری باشد، مسلماً شخص فاعل آن را از روی انکار و اندیشه و عقل خویش انجام داده و بنابراین آن فعلی که توسط فردی رخ داده است، توسط معلول دیگری که عقل می‌باشد، صورت گرفته و اگر فعلی که بروز می‌کند، به صورت قهری باشد، عمل آن از طریق نیروهای عقلی دیگری که بشر نسبت به آنها شناخت کافی ندارد، رخ داده است و باید بدانیم که هر علتی در اثر معلول دیگری به وجود می‌آید. حال این معلول از نظر عقلی و علمی می‌تواند بشر آن را بشناسد یا نسبت به آن شناختی نداشته باشد. ولی هرگز نمی‌تواند ادعا نماید که این واقعه بدون هیچ دلیل خاصی به وقوع پیوسته است و چنانچه به دلایلی نتوانیم معلولی را مشاهده کنیم و علت آن را بشناسیم، می‌بایست چنین تصور نماییم که در به وجود آمدن این شیء یا عنصر قبلاً معلولی وجود داشته که امروزه سبب گردیده تا این علت به وجود آید، گرچه هرگز نتوانیم پی به وجود اصلی آن علت ببریم.

در به وجود آمدن حالت های تکامل روحی افراد بشر نیز گفته های بالا کاملاً صدق می‌نماید، یعنی فردی که در مسیر تکامل روحی قرار می‌گیرد، می‌بایست انتخاب مسیر وی به دلایل خاصی صورت گرفته باشد به طوری که در این مسیر امکان این وجود دارد، علت آن از نظر خود شخص شناخته شده نباشد و بدون هیچگونه آگاهی در مسیر تکامل روحی قرار گیرد، کما این که بسیاری از افراد را در جوامع می‌بینیم که آنها همیشه درصدد شناختن هاین از نیروهای نهان و قدرت های نامرئی طبیعه می‌باشند. ولی هرگز نمی‌توانند در مسیر تکامل

روحی قرار گیرند . چون تکامل روحی یعنی تقرب به خداوند یکتا و هر چه فردی در این مسیر پیشرفت کند ، به همان نسبت هم توانسته خود را به خداشناسی نزدیکتر نماید و فردی که خداشناسی گردید از جور ، ظلم ، خلاف ، دروغ ، ماده پرستی و ... دوری می جوید و راه صدق ، صفا ، درستی ، پاکی و ... را پیشه خود می کند . در صورتی که در جوامع شاهد این مطلب هستیم که تنها ادعا و اظهار خداشناسی مردم ، دلیل شناخت خداوند یکتا نیست . چون اکثر افراد بشر خود را خداشناس می دانند . ولی اعمال و رفتار بسیار زشت و خلافی از همین اشخاص بروز می نماید که تمام رفتار و کردار آنها بر خلاف مسیر خداشناسی است .

خداوند یکتا ، نظم خاصی را برای به وجود آمدن علت و معلول ، در هر عنصر یا ماده و موجودی در نظر گرفته است که اگر قدری بتوانیم با تعمق و عقل بر محیط خود بنگریم ، بهتر می توانیم چنین نظمی را درک نماییم و آن را به وضوح بشناسیم . فرضاً تولید یک جوجه را در نظر بگیرید و ببینید که چگونه یک جوجه از درون تخم خارج می شود و همانگونه که می دانید هر مرغی که به سن رشد و بلوغ برسد ، شروع به تخم گذاری می کند و دلیل آن این است که با این عمل خود موجب می گردد تا غذای معدودی از جانداران دیگر توسط استفاده از این تخم ها تأمین شود و بشر هم یکی از آنها است . چون تقریباً یک دهم غذای افراد بشر در سطح کره زمین را تخم همین مرغ ها به وجود می آورند . اگر بخواهیم از این تخم مرغ هایی که فقط در اثر بلوغ و رشد مرغ ها تولید شده اند ، جوجه جدیدی به دست آوریم ، امری محال و نشدنی است . چون این نوع تخم ها ، فقط برای غذای سایر موجودات تولید می شوند و اگر خواسته باشیم جوجه ای از تخم همین مرغ ها به دست آوریم ، حتماً می بایست خروسی در این بین وجود داشته باشد و مرغ بالغ از خروس نطفه دار شود و سپس تخم

مسخ‌هایی که دارای نقشه هستند، بارور گردند و جوجه‌ای را تولید نمایند. در این رابطه بسیار ساده و معمولی می‌توانیم یکی از نظم‌های عناصر آفرینش را مشاهده نمائیم و ببینیم که خالق روزی رسان، فکر تمام جوانب را در خلقت هر موجودی منظور فرموده و سپس آن را خلق نموده است و هیچ عنصر یا ماده و شئی بدون دلیل خاص، یا به عرصه حیات نمی‌گذارد و چنانچه بشر شناختی از این حقیقت ندارد، هرگز نمی‌تواند هدف خلقت را در به وجود آمدن آن شئی نادیده بگیرد و وجود آن را انکار نماید. چون علم و دانش بشری در حاق حاضر جوابگوی حقایق حیات و آنچه در آن به وقوع می‌پیوندد، نمی‌تواند باشد و این ناآگاهی‌ها مربوط به درک و شناخت علمی افراد بشر است، نه این که نقص آفرینش. چون در آفرینش هر مخلوقی که خلق شده، بنا به دلیل و نظم خاصی می‌باشد و هیچ عنصر و یا ماده و شئی بدون علت به وجود نیامده است و چنانچه بشر شناختی در این زمینه ندارد به دلیل کمبود آندوخته‌های علمی وی در زمان حیات می‌باشد.

## ذره روحی

گیتی و کون و مکان ، روز و شب اندر گذر است  
 ذره در عالم و گردون ، همه جا ، در سفر است  
 عالم از ذره و ، هر ذره ، ز ذرات وجود  
 قلب هر ذره شکافی ، به درونش دگر است  
 ذره ثابت ، نشود یک ، دمی اندر دل خویش  
 ار ، تحرک ، تو نبینی ، ز خطای بصر است  
 کس نداند ز سفر کردن و ، این گشت و گذار  
 ز کجا مرکز آن بود و ، کجایش منقر است  
 همه ، حیران شده از گردش این چرخ کی بود  
 گردش ذره ، کتون ، بهر خلائق غیر است  
 هر چه اندر ره معشوقه روی ، بی خبری است  
 ذره در عالم هستی ، همه از او اثر است  
 گر نشان خواهی از او ، در پس جهانانه سرو  
 قلب هر ذره شکافی ، ز خدایش خبر است  
 بر طبیعت سنگر ، بگذر از آن ذره ریز  
 میوه و شاخه و گل ، بهر چه بر هر شجر است؟  
 عقل تن ، کی بپذیرد ، که در این عالم پیر  
 جمع ذرات جهان ، جمله به حال سفر است  
 فکر ما ، در ریه اثبات و ، روان ، مسحو جمال  
 هر یک از ذره روحی ، ز نشان دگر است

قدرت ذره به عالم ، همه اندر کف اوست

آن که از ذره نداند ، ز کجایش خبر است

تن رها گشته ز عقل و ، همه شب دشت چتون

چون که این بودن و رفتن ، ز قضا و قدر است

و هب را ، آنچه که باید شود از عالم غیب

کار بیهوده در این عالم خاکس ، هدر است



## جبر و اختیار

زمانی که در مورد پیدایش بشر به کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم از نظر مذهبی مراجعه می کنیم مشاهده می شود که در این کتاب ، آیات فراوانی در مورد چگونگی پیدایش بشر در سطح کره خاکی وجود دارند و از ترکیب آنها می توان به حقایق دست یافت که تا بحال کمتر کسی از نظر علمی به این مطالب توجهی داشته است . چون در هیچ یک از کتب آسمانی ، خلقت بشر را به طور صریح و دقیق و قطعی ، به صورتی که از یک جنس با واحد مستقلی به وجود آمده و یا در اثر تحول و تکامل به مرحله انسانیت رسیده باشد ، شرح نداده است . ولی در قرآن کریم حقایق و مطالبی را می توان یافت که اگر آنها را با دست آوردهای علمی روز ، مطابق نمائیم به حقیقت و چگونگی پیدایش بشر ، در سطح کره خاکی و حتی سایر کرات پی خواهیم برد ، مشروط بر این که مطالب و آیات الهی را بدون هیچگونه تعصبی با علم روز مطابقت دهیم و برای شناخت یک چنین حقیقت مهم تنها به یک آیه آن اکتفا ننمائیم . چون خداوند متعال در تمام کتب آسمانی ، منجمله قرآن کریم ، تأکید بسیاری درباره وجود علم دارد و حتی در سوره مبارکه یونس آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ آمده است که : « هیچ یک از نفوس بشر را تا خدا ارشفت ندهد ، ایمان نیاورد و پلیدی را خدای برای مردم پی خرد که حق را کنار نینداند . » در آستان غا و زمین به چشم حساسی و دیده بصیرت بنگرید تا به باری آبان بمانش و ادله قدرت خدا را مشاهده کنید ، گر

چه هرگز مردمی را که به دیده عقل و ایمان ننگرند، دلایل و آیات الهی آنها را بی نیاز نخواهند کرد، و در سوره مبارکه انعام آیه ۴، ۵ و ۱۰ نیز می فرماید: «آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شما است، البته از طرف خدا آمد. پس هر کس بصیرت یافت، خود به سعادت رسید و هر کس کور بماند، خود در زبان افتاد و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم.» و همچنین ما در آیات قرآن تصرف کنیم تا وسیله هدایت پندگاز شود باز کافران نادان ایمان نیاورده و گویند (این سخنان را) تو به درس آموخته ای و ما آیات را برای آنان که اهل علم و دانش هستند، روشن بیان می کنیم.»

امروزه روزی نیست که افراد مؤمن و یکتاپرست بتوانند در مورد اعتقادات خود بی تفاوت بمانند و به سادگی از آن بگذرند و توجهی در زندگی خویش به آن نداشته باشند. چون هر فردی بر مبنای اعتقادات خود، دارای شخصیت، قدرت اجتماعی، مذهبی و... است و با حراست از اعتقادات خود می تواند زندگی سالم و آرامی را با روحیه ای خوب و سازنده در زمان حیات مادی به دست آورد و در زندگی پس از مرگ هم نزد خالق خود رستگار و روستفید گردد. ایدئولوژی هر فردی مربوط به شناخت های علمی، مذهبی، اجتماعی، خانوادگی و... او است که در طول عمر خود توانسته آنها را به دست آورد و چنانچه شناخت های وی عقلانی و بر مبنای حقایق حیات پایه گذاری شده باشند، می بایست در حد مقدرات خویش اندوخته های سازنده علمی، مذهبی و... را به گونه ای در اختیار دیگران قرار دهد. چون دانستن علم و داشتن ایدئولوژی های اعتقادی، مذهبی تنها مربوط به روحانیون کشورها و ادیان مختلف نیست و هر فردی می تواند در حد علم خداشناسی خود در زمینه های معنوی و عرفانی اظهار نظر کند و چنانچه ناآگاهی هایی دارد، در زمان حیات، خود را به شناخت برساند و اگر حقایق و مقلبی را می داند که به گونه ای دیگران

را در امور علوم الهی، عرفانی، ارشاد و راهنمایی می‌کند، از آموزش و بیان آن نسبت به سایرین می‌بایست دریغ ننماید. زیرا این اعمال مربوط به زندگی پس از مرگ آنهاست و هیچگونه تعللی در آن نباید از خود بروز دهند. چون در این راستا هیچ فردی غیر از خود او از اعمال و کرده های خویش، بهره برداری نخواهد کرد.

امروزه زمانی است که ادیان از انزوا خارج شده اند و در جهان مساحت اعتقادی و اپیدئولوژی های مذهبی و عرفانی، توسط رسانه های گروهی، برای همگان پخش می‌شوند، تا این که مردم بتوانند به حقیقت ریشه ادیان پی ببرند و بدانند که تمام ادیان الهی از نظر ریشه ای با یکدیگر برابرند و اعتقادات جاتی و مذهبی آنها موجب به وجود آمدن برخی از فاصله ها در بین ادیان شده که با گردهمایی و کنفرانس هایی که اخیراً در رسانه های گروهی، توسط دست اندرکاران مذهبی صورت می‌گیرند، وابستگی ریشه ای ادیان الهی، به زودی بر تمام ملت های جهان هویدا می‌شود و مسلماً مردم بیشتر به خداشناسی روی خواهند آورد.

زمانی که در قرآن کریم به آیهائی که درباره خلقت آدم و به وجود آمدن بشر، در سطح کره خاکی می‌نگریم متوجه می‌شویم که خداوند متعال در آیات مختلف به گونه های غیر مستقیم، تکامل روح را تأیید فرموده است که با شناخت ها و علم امروز بشر، مطابقت کامل دارد. البته باید این حقیقت را پذیرفت که خداوند سبحان قادر مطلق در تمام عالم و کیهانشان ها است و هر گونه عزم و اراده ای که بنماید، فوراً آن را به همان شکل اجرا می‌کند. اگر فرض ما بر این باشد که خداوند متعال پریمی این که نشان بار را در کره زمین به وجود آورد، حضرت آدم را به صورت عروسکی گلی، به شکل بشر امروزی ساخت و سپس از روح خود بر روی او دم بدم، همان کار بود. آنچه از عمل در نزد او امر بسیار سبیل و ساده ای

است و جای هیچگونه شک و شبهه ای هم درباره قدرت مطلق وی در عالم و کائنات وجود ندارد . اما بحث من ، گفتگو از حقایق دیگری است که به صورت آیات مختلف در قرآن کریم آمده اند و خداوند متعال نظریات مختلفی را در مورد به وجود آوردن و خلق بشر فرموده است . در آیاتی که ذیلاً به ذکر آنها می پردازم ، وجود حضرت آدم در کره خاکی منافاتی با خلقت تدریجی او ندارد و نباید چنین تصور نمائیم که اگر خلقت آدم توسط خداوند متعال به صورت مستقل انجام شده است ، پس می بایست از تدریجی بودن پیدایش تکامل او صرفنظر کرد و تکامل را قبول نکرد . چون اگر بخواهیم در مورد خلقت اولیه آدم بحث نمائیم ، در اینجا دو حالت کلی پیش می آید :

۱- در این قسمت فرض بر این است که خلقت حضرت آدم با سایر موجودات عالم یک نوع پیوستگی خاصی داشته که همان مراحل تکامل روحی موجودات عالم است و از تکامل موجودات قبلی آفریده شده است .

۲- خلقت حضرت آدم هیچ نوع پیوستگی با سایر موجودات عالم نداشته و او به تنهایی دارای یک خلقت جداگانه و مستقلی از طرف ذات پروردگار یکتا بوده است . ولی این خلقت جداگانه ، به شکلی تدریجی و در اثر مرور زمان به وجود آمده که پس از پیدایش آن ، نسل بشر امروزی ، به تدریج به وجود آمده است . برای این که بتوانیم به فرموده خداوند متعال در کتاب های آسمانی منجمه قرآن کریم توجه نمائیم ، در اینجا برای روشن شدن مطالب فوق ، به ذکر چند آیه که روشنگر تمام حقایق عالم و چگونگی به وجود آمدن حیات بشر در سطح کره خاکی است ، می پردازم .

آیات فراوانی در مورد خلقت حضرت آدم که به عنوان اولین انسان از نسل بشر ، پا به عرصه این جهان خاکی گذارده در قرآن کریم وجود دارند که پس از آن به تدریج آیات دیگری ذکر می گردند ، که با مقایسه آنها نسبت به یکدیگر بعداً در

مورد چگونگی خلقت بشر در روی کره خاکی بحث می‌نمایم.

در این گروه از آیات خداوند متعال فرموده است که همه انسان‌های عالم هستی، از نسل یک جنّت آدم اولیه خلق شده‌اند.

**سوره نساء آیه ۱:** «وای مردم از پروردگارتان بپرهیزید، خدایی که شما را از یک نسل آفریده و همسرش را نیز از او به وجود آورده و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت.»

**سوره اعراف آیه ۱۸۹:** «او کسی است که شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از جنس او فراد داد تا نزد او آرام گیرد.»

گروهی دیگر از آیات کریمه وجود دارند که آفرینش انسان اولیه را از نقطه می‌دانند، مانند:

**سوره هجر آیه ۲:** «ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم.»

**سوره نحل آیه ۴:** «انسان را از نطفه آفرید و او سرکش آشکار است.»

**سوره سجده آیه ۸ - ۷:** «آنگاه خلقت نژاد نوع بشر را از آب بی قدر مقرر گردانید، سپس آن را نیکو بیاراست و از روح خود در آن دمید و شما را دلاری چشم، گوش، قلب، احساس، هوش و... گردانید.»

خداوند متعال در گروه دیگری از آیات قرآن کریم فرموده که در خلقت، نوع بشر را از خاک آفریده است.

**سوره قاطر آیه ۱۱:** «و نوع بشر را نخست از خاک بیافرید و سپس از نطفه خلق کرد...»

**سوره انعام آیه ۲:** «او کسی است که شما را از گل آفرید.»

**سوره زمر آیه ۲۰:** «و نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما را به صورت بشر پراکنده ساخت.»

در بررسی دیگر از آیات قرآن کریم آمده است که، پدایش آدم در آفرینش،

ریشه اولیه آن از خاک بوده و سپس از نطفه و خون بسته شده و بعد از آن مراحل دیگری که مربوط به پیدایش حیات های بسیار شده اند .

سوره حج آیه ۵: «ای مردم اگر کسی از روز قیامت و قدرت خدا بر بعثت مردگان شک و ریبی دارید، شما را نخست از خاک آفریدیم و آنگاه از آب نطفه، آنگاه از خون بسته و آنگاه از پاره گوشت تمام و ناتمام در این انتقال و تحویل، قدرت خود را به شما آشکار سازیم و از نطفه ها آنچه را که در مشیت ما قرار گیرد، در رحم ما قرار دهیم تا به وقتی همین . طفلی از رحم بیرون آوریم تا زیست کرده و به حد بلوغ و کمال برسد.»

سوره مؤمن آیه ۶۷: «او کسی است که شما را از خاک آفرید و سپس از نطفه و علقه و آنگاه شما را به صورت طفل خارج ساخت.»

آیات فراوانی در قرآن وجود دارند که چگونگی حالت های بشر را لیل از پیدایش اولیه او در سطح عالم هستی نشان می دهد و این عالم هستی را نمی توانیم فقط کره خاکی بدانیم . چون مسلماً "خداوند تعالی بسیاری از کرات دیگر را در کهنکشان های خود آفریده است که بتدائمی با شناخت های متفاوت در آنها زندگی می کنند و افراد کره خاکی هم یکی از آن کراتی است که بشر در آن وجود دارد و زمانی که خداوند راجع به خلقت انسان در قرآن مطلیبی را می فرماید، نباید تمام آیات را با مشدورات و شواهد کره خاکی خودمان بسنجیم . بلکه در کرات دیگر مسیرهای شناخته شده بیشتری درباره خلقت ذات بشر وجود دارند که افراد کره خاکی از آنها بی اطلاع هستند . ولی نکته مهمی که برای بشر با علم و دانش بسیار محدود وی قابل توجهی می باشد این است که از آیات فوق و بسیاری از آیات دیگر که در قرآن کریم وجود دارند به نتیجه ای برسیم و بدانیم که خلقت آدم اولیه در سطح این کهنکشان و عالم هستی چگونگی بوده است . آیا بشر اولیه به طور انسانی و انگیختنی تا به سرحد حیات

گذارده یا این که این حالت وی در اثر مرور زمان و به تدریج صورت گرفته است و آیا تکاملی در این میان وجود داشته و چنانچه تکاملی بوده، آیا از تکامل های مکرر جمادی به نباتی و نباتی به حیوانی به وجود آمده است و یا این که از مرکز دایره خلقت به طور مستقیم در جایگاه انسان اولی جای گرفته است. با بررسی آیات مختلف کتاب های آسمانی منجمله قرآن کریم و گفته ارواح معالی، به این نتیجه می رسیم که پیدایش نسل بشریت در تمام کرات سماوی منجمله زمین به دو صورت شکل گرفته است:

۱- گروهی از افراد که مورد نظر خداوند متعال هستند و می بایست در سطح کرات مختلف اهداف خاص خداوند را انجام دهند و بشریت را از گمراهی و ذلالت برهانند. روحی به طور مستقیم از مرکز دایره خلقت بنا به دستور روح اعظم کائنات یا عقل کل عالم هستی به منطقه بالای بهشت انتقال می یابد و سپس این روح به امر پروردگار به نطفه ای دمیده می شود و بنا به حکم خداوند متعال طفلی در رحم مادر رشد می کند و پس از گذشت زمان معین، با به عرصه حیات خاکی می گذارد و به رشد و کمال خود ادامه می دهد و پس از رسیدن به سن رشد کامل، وظایفی را که می بایست بنا به حکم خلقت انجام دهد، آن را شروع و به اتمام می رساند و همچون سایر بندگانش خداوند متعال در کوره خاکی زندگی می کند و پس از مرگ جسم مادی، روح وی مستقیماً به همان طبقه بالای بهشت انتقال می یابد و پس از مدتی به اصل خود می پیوندد.

۲- بشرهای معمولی که احتیاج به هدایت و راهنمایی آن فرستادگان خداوند متعال دارند، در اثر لیدیل و تنبیه های مادی و تکامل های روحی و عقلی، به وجود می آیند. به همین علت است که در کوره خاکی، رسولان گمشده زندگی می کنند و اثر هم برای راهنمایی افراد بشری بر این عالم بگذارند شناخته شده هستند. با نهای که شناخته شده می باشند. پس از گذشت زمان، کوره این

جهان را ترک می کنند و بعد از گذشت سال های متمادی رسولی از سوی پروردگار، برای راهنمایی افراد بشر نمی آید و اگر رأی حق فرار بگیرد، پس از مدتی بسیار طولانی احتمالاً یک رسول دیگر در این جهان ظاهر می شود.

با توجه به مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که آیات قرآن کریم، خلقت مستقل آدم را پذیرفته، ولی طوری نبوده که آدم دقتاً و یکباره با به عرصه حیات بگذارد، بلکه تا به وجود آمدن کامل، مراحل تریبی ای را به تدریج گذرانیده است، تا این که از طرف خداوند متعال، روح انسانی بر وی دمیده شده است. گما این که در سوره آل عمران آیه ۵۹ آمده است: « همانا مثل خلقت عیسی نزد خداوند مانند آدم است که او را از خاک آفرید. »

سوره حجر آیه ۲۶: « و ما انسان را از گل خشکیده ای که از گل بد بوی و تیره رنگ گرفته شده بود آفریدیم. »

سوره رحمن آیه ۱۴: « انسان را از گلی خشکیده که شبیه سفال است،

بیافرید. »

اگر آیات فوق را تا زمانی که روح در جسم دمیده می شود، کنار هم بگذاریم و به ترتیب از نکات عمده نوع خلقت، آن مطالبی را برداشت نمائیم، به این نتیجه می رسیم که بشر تا زمانی که روح در جسم وی دمیده شود، مراحل تکاملی زیادی را پشت سر گذارده و پس از آن به عقل کامل و روحی نیرومند دست یافته است، یعنی در مرحله اولیه از خاک به وجود آمده و خاکی که ملکول و اتم های آن به تکامل رسیده بودند (خاک سیاه) و سپس او را از گل ساخته و بعداً تبدیل به چکیده ای از گل شده که پس از آن به صورت گل خشکیده و سفال در آمده است و پس از گذراندن مراحل اولیه که خود یک نوع تکامل مادی محسوب می شود، به وی، روح دمیده شده است، وگرنه روح خداوند متعال به همان شکل اولیه خاک یا گل گنדה دمیده نشده است، زمانی که به این ماده تکامل یافته،



روحی از طرف خالق دیده شد ، خداوند از فرشتگان خوانست که او را سجده نمایند ، در غیر این صورت ماده تکامل یافته قابل ستایش یا پرستش ملانگ و فرشتگان قرار نمی گرفت .

روح بشر یک مبحث جداگانه است . ولی در این بخش ، قسمتی از شناخت روح که بُعد فلسفی آن از نظر علم روحی و ادیان با هم برابری کامل دارند بیان می گردند . زیرا هدف من از بیان مباحث فوق این است که بتوانم ایدئولوژی مذهبی خود را که بیش از نیم قرن از آن پیروی کرده و به شناخت فرزند ائی در این مورد دست یافته ام ، با تمام علوم روز ، بخصوص علوم روحی مطابقت دهم و به سایر افرادی که فرصت پیگیری برخی از مطالب علمی و دینی را در طول عمر خود نداشته اند ، حقیقتی را بنمایانم . اگر از گفته های خداوند متعال که در کتاب های آسمانی متجمله قرآن کریم آمده است ، بتوانیم به صورت عملی بهره برداری نمائیم ، متوجه می شویم که اکثر رهنمون علوم امروزی ، مطالبی هستند که در زمان های بسیار دور ، در کتب آسمانی آمده اند و در اصل برداشت های علمی امروزی ، مغایرتی یا نظر هیچ یک از ادیان ندارند .

از دیدگاه کتاب های آسمانی ، انسان موجودی است دو بعدی که یک جنبه آن ، دارای حالت مادی می باشد و از نظر همگان پوشیده نیست و شناخت زیادی نسبت به این عنصر مادی در دست است و قسمت دوم آن بعد معنوی یا روحی وی می باشد که موجب بروز حالت های مختلف در افراد بشر می گردد و نیز سبب می شود که به این جسم مادی شخصیت دهد و او را در جامعه به اشکال و حالات های مختلف بنمایاند و نفس افراد بشر ، تابع این نیروی ذاتی او می باشد .

خداوند متعال درباره وجود روح آیات فراوانی را بیان فرموده است که وجود و بقای آن را کاملاً تأیید می نماید . یعنی درگانهگی بشر از هر نظر مورد تأیید

خداوند متعال می باشد و این که برخی از مادیون اظهار می دارند: بشر تنها از جسم مادی به وجود آمده و هیچ نیروی دیگری در ذات وی وجود ندارد، حقیقی است، بی محتوا! و خارج از علم و عقل و منطوق.

خداوند در سوره سجده آیه ۱۹ قرآن کریم، می فرماید: «سپس به آفرینش انسان پرداخت و از روح خود در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل آفرید...» از مفهوم آیه فوق درک می نمایم که خداوند سبحان می بایست دارای یک قدرت عظیم روحی باشد که از روح خود بر تمام پندگان بنمید و سپس آنها را خلق نماید و به همین علت است که من در اکثر کتاب های خود از خداوند رحمن به نام روح اعظم یا عقل کل عالم هستی یاد کرده ام. خداوند متعال که در آیه فوق فرموده، «من قسمتی از روح خود را در انسان دمیدم» منظور این است که می خواهد قدرت و عظمت و شوکت روح را به بشریت بنمایاند که افراد در زمان حیات، خود را پرچ و باطل ندانند و چنانچه در طول عمر بتوانند روح خویش را پرورش دهند، می توانند به ذره ای از قدرت خدایی دست یابند. چون ذره ای از روح خالق، در ذات وجودی آنها دمیده شده است و ارزش روح بقدری بالا می باشد که خداوند آن را به خود نسبت داده. در حقیقت قدرت وجود هر فردی مربوط به نفس و روح وی است و به دلیل این که بین روح و جسم، از بدو تولد، تعلق خاطری به وجود آمده، برقراری این ارتباط حیات روحی و مادی بین این دو می باشد، وگرنه جسم و روح هر یک از عناصر کاملاً جداگانه ای به وجود آمده اند که از نظر ساختمانی هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند.

نیروهای عقلی مانند فهم، درک، شعور، ضمیر و... در روح بشر قرار دارند و زمانی که روح از جسم مادی جدا می شود، این نیروها هم توسط روح به عالم ارواح انتقال می یابند و انسان توسط عقل و اندیشه و دانش خود می تواند به حقایق حیات، بآفرینش پی ببرد و شناختن از زمان گذشته، حیات مادی خویش به

برخی از جوامع توجه زیادی به نیازهای معنوی دارند و گروهی دیگر نیازهای مادی و اقتصادی را سرلوحه اعمال خویش قرار می دهند و یا گروهی به دنبال شناخت و نیازهای عقلی، در گرد جهان می گردند و عده ای برای نیازهای انسانی و معنوی، تمام عمر خویش را به دنبال شناخت حقایق حیات و خداوند می گردند و برای سایر نیازهای خود اهمیت چندانی قائل نمی شوند و به آنها توجه چندانی ندارند. چون از نظر یک انسان کامل، غیر از نیازهای فوق، مابقی به صورت یک وسیله زندگی محسوب می شوند، نه هدف اصلی و نهایی و یک فرد عاقل هرگز ایده و هدف خود را با یک وسیله تعویض نمی نماید. البته باید به این اصل توجه داشته باشیم که تمام نیازهای عقلانی را باید در حد مقادورات بر آورده نمود و نمی بایست آنها را بگونه ای سرکوب کرد که فرضاً بخواهیم برای مدتی از شر آنها رهایی یابیم. چون انجام این عمل موجب می شود که اثرات بدی در حالت روحی افراد در دراز مدت بروز کند که رهایی از گرفتاری و ناراحتی و عواقب آنها کار سهل و ساده ای نیست. اما می بایست با تمام تمایلات و خواست های نفسانی به صورت عقلانی برخورد شود و نفس کشی در بشر کار پسندیده ای نیست. چون ما می دانیم که انسان چند بُعدی است و هر بُعد وی دارای یک نوع نیاز مخصوص به خود می باشد و برای این که فردی بتواند از سلامت روح و جسم برخوردار باشد، باید نیاز هر یک از آنها را در حد مقادورات و قدرت عقلانی و جسمانی خویش بر آورده نماید و بر طرف نمودن این نیازهای مادی و معنوی موجب رشد تکاملی انسان ها می گردد و آنها را به سوی کمال سوق می دهد و چنانچه عکس آن دوباره گروهی صورت گیرد، موجب می گردد که عقده هایی در روح و روان افراد به وجود آیند که سبب بروز برخی از ناراحتی های اشخاص و در نتیجه موجب عدم تعادل و آرامش جامعه گردند.

برخی از جوامع توجه زیادی به نیازهای معنوی دارند و گروهی دیگر نیازهای مادی و اقتصادی را سرلوحه اعمال خویش قرار می دهند و یا گروهی به دنبال شناخت و نیازهای عقلی، در گرد جهان می گردند و عده ای برای نیازهای انسانی و معنوی، تمام عمر خویش را به دنبال شناخت حقایق حیات و خداوند می گردند و برای سایر نیازهای خود اهمیت چندانی قائل نمی شوند و به آنها توجه چندانی ندارند. چون از نظر یک انسان کامل، غیر از نیازهای فوق، مابقی به صورت یک وسیله زندگی محسوب می شوند، نه هدف اصلی و نهایی و یک فرد عاقل هرگز ایده و هدف خود را با یک وسیله تعویض نمی نماید. البته باید به این اصل توجه داشته باشیم که تمام نیازهای عقلانی را باید در حد مقادورات بر آورده نمود و نمی بایست آنها را بگونه ای سرکوب کرد که فرضاً بخواهیم برای مدتی از شر آنها رهایی یابیم. چون انجام این عمل موجب می شود که اثرات بدی در حالت روحی افراد در دراز مدت بروز کند که رهایی از گرفتاری و ناراحتی و عواقب آنها کار سهل و ساده ای نیست. اما می بایست با تمام تمایلات و خواست های نفسانی به صورت عقلانی برخورد شود و نفس کشی در بشر کار پسندیده ای نیست. چون ما می دانیم که انسان چند بُعدی است و هر بُعد وی دارای یک نوع نیاز مخصوص به خود می باشد و برای این که فردی بتواند از سلامت روح و جسم برخوردار باشد، باید نیاز هر یک از آنها را در حد مقادورات و قدرت عقلانی و جسمانی خویش بر آورده نماید و بر طرف نمودن این نیازهای مادی و معنوی موجب رشد تکاملی انسان ها می گردد و آنها را به سوی کمال سوق می دهد و چنانچه عکس آن دوباره گروهی صورت گیرد، موجب می گردد که عقده هایی در روح و روان افراد به وجود آیند که سبب بروز برخی از ناراحتی های اشخاص و در نتیجه موجب عدم تعادل و آرامش جامعه گردند.

عده ای از افراد که به طور ناشناخته سراغ کسب فضایل و سنویت می روند، از روی ناآگاهی در برخی از مواقع اظهار می دارند که ما برای جسم خود ارزشی قائل نیستیم و توجهی به آن نداریم و جسم خود را در این عالم رها شده و بی مصرف می دانیم. در صورتی که چنین اظهار و یا ادعایی کاملاً بی اساس و نادرست است. زیرا پرورش جسم موجب رشد سایر ابعاد ذاتی بشر می گردد و اگر جسم فردی رو به ضعف و تحلیل رود، قوای روحی، عقلی و... وی نیز بتدریج از کار می افتد و یا حداقل نقصانی در آنها به وجود می آید.

هر فردی که جسم خود را سالم و صورت و ظاهر خویش را زیبا می آراید، نسبت به افرادی که به جسم و وضع ظاهری خود توجهی ندارند، دارای حالت روحی بسیار بهتری است. چون روح بشر از زیبایی های آفرینش لذت می برد و اصولاً انسان زیبا جو است.

زیبایی و زیباجویی در این جهان متفاوت است و هر قوم و قبیله، با ایدئولوژی های مختلف، در زمان حیات مادی برای خود زیبایی هایی را پذیرفته اند که احتمالاً آن زیبایی ها از نظر دیگران قابل قبول و پسندیده نیستند، شاید هم گروهی از اشخاص جوامع از آن زیبایی های بخصوص گریزانند. ولی آنچه مسلم است، شو و خصلت روحی تمام افراد بشر در این است که از پلیدی و زشتی هایی که می شناسند دوری گزینند و به سراغ خوبی و زیبایی ها جذب گردند. یا توجه به این که بشر از زشتی ها گریزان است. ولی گاهی اخلاق و خلق و خوی محسنه یک فرد زشت موجب می شود که مطلقاً زشتی یا نازیبایی های ظاهری وی مشاهده نشوند و همگان او را بخاطر سیرت زیبا دوست داشته باشند. چون در تمام مکاتب، ارزش اخلاقی افراد بیشتر از زیبایی مورد تأیید و قبول قرار می گیرند و هر فردی با عملکردهای خوب و اخلاقیش سنجیده می شود. نه صورت و لباس زیبا.

افراد بسیاری در جهان هستی وجود دارند که همیشه سعی می نمایند ، عقیده خود را برتر از دیگران بدانند و نظر و عقیده و اندیشه و فکر خود را به مراتب کاملتر و بهتر از همگان تصور می کنند . دلیل بروز چنین اندیشه هایی این است که هر فردی در یکی از دوایر متحد المکزکز دایره خلقت به ادامه حیات مادی خویش می پردازد و در مسیر تکامل عقلی و روحی خاصی در حال پیشرفت است و در این دایره اندیشه خود را بالاتر از همگان می داند ، چون وی از مسیر و دوایر مختلف بسیاری گذشته و از تمام افکار افرادی که در دوایر عقب تر از او فرار دارند ، آگاهی دارد ، ولی از طرز فکر افرادی که در دوایر تکامل قبل از او قرار گرفته اند ، هیچ خبری ندارد و به همین علت هم فکر می کند که اندیشه و فکر او درست تر از همگان است و کسی نمی تواند بهتر از او فکر کند و یا طرحی را پیاده یا اجرا نماید .

یکی دیگر از مسائل کلی که شناخت آن مورد توجه همگان می باشد ، بررسی و درک طبیعت و ماهیت بشر است و در این مورد از ادوار گذشته تاکنون نظریات و اعتقادات مختلفی در روانشناسی ، فلسفه و... بیان گردیده است . ولی تمام آن نظریات تاکنون نتوانسته اند حقایق ذات وجودی تمام نوع بشر را بیان کنند . چون هر فردی که در سطح کره زمین زندگی می کند ، دارای یک حالت روحی و اخلاقی مخصوص به خود است که افراد دیگر چنین حالتی را ندارند و حتی می توان گفت که این شش میلیارد و اندی افراد بشر که در سطح کره زمین زندگی می کنند ، به اندازه یکایک آنها حالت و خصوصیات روحی خاصی در طبیعت وجود دارد ، ولی در مورد روحیه و حالات بشر به طور عموم و کلی ، مطالبی را می توان بیان داشت که شامل حالات روحی اکثریت قریب به اتفاق مردم می باشند .

در باره ماهیت و نظریات افراد بشر به طور کلی می توان چنین اظهار نظر نمود

که حالت روحی و شخصیت هر فردی عبارت از صفتی است که هر شخصی در بدو تولد با خود به عالم خاکی آورده و دلیل آن هم این است که هر روحی نیاز به تکامل دارد و بارها می‌بایست به تکامل برسد تا این که خود را از مرحله بشریت به آدمیت و از آدمیت به انسانیت و انسان‌اولی برساند و به همین علت هم هر فردی با روح تازه‌ای زائیده و خلق می‌شود و هر روحی که برای تکامل با ماده ترکیب می‌گردد، دارای گذشته‌ای مخصوص به خود است و برای تکامل و بهبود بخشیدن به گذشته‌های خویش، به جهان می‌آید و محیط، جامعه و... نمی‌تواند تأثیر چندانی در مسیر تکامل آن به وجود آورند و این حالت را در میان افراد خانواده‌های مختلف می‌توان به وضوح مشاهده کرد. یعنی با وجود این که تعدادی برادر و خواهر تحت نظر و کنترل یک پدر و مادر و محیطی مشابه همدیگر زندگی می‌کنند و رشد می‌یابند. ولی در هر یک از افراد خانواده و فرزندان، حالت روحی و خصوصیات جداگانه‌ای مشاهده می‌شود که با دیگری مغایرت کامل دارد و اگر تمام تیره بشر (بشر، آدم، انسان، انسان‌اولی) از روح مطلق خداوند یکتا باشند؛ مسلماً در بین هیچ یک از جوامع بشری، فردی بد، خاچی، جنایتکار، دزد، دروغگو، حسود و... مشاهده نمی‌شود. چون خداوند یکتا از نعام بدی‌ها مبرا است و در ذات وجود او که روح اصلی از ذات وی می‌باشد، نمی‌بایست بدی وجود داشته باشد. بنابراین تعاریف فوق می‌تواند در مورد ماهیت و سرشت افراد بشر جعلیات زیر را نوشت: طبیعت و ماهیت هر فردی عبارت است از صفات و خصوصیتی که نیاز تکاملی هر کس به آن مربوط می‌باشد و از آغاز آفرینش، در نهاد وی وجود داشته و در اینجا باید بگوییم یکی از اساسی‌ترین مسائلی که در بیان و شناخت مطالب فوق به ماکمک می‌کند این است که در مرحله نخست بدائیم این موجودی که به عنوان اشرف مخلوقات خداوند متعال خلق شده در اعمال و رفتار و کردار خود آزاد است یا محذور؟

یعنی در طول زمان حیات خویش تابع جبر می باشد یا اختیار؟ البته در این زمینه نظریات بسیاری ارائه گردیده که مهم ترین آنها به شرح زیر می باشند .

۱- بشر تمام اعمال و حرکات و افعال دنیوی را بر عینای خواست و ارادهٔ اختیاری خویش انجام می دهد و تحت تأثیر هیچگونه نیرو و یا قدرت درونی یا بیرونی دیگری قرار ندارد و زندگی او در زمان حیات مادی ، کاملاً اختیاری است .

۲- تمام اعمال و افعالی را که بشر در طول زندگانی خود انجام می دهد ، به صورت جبر است و هیچ کس در تعبیر دادن آن قسمت ها از زندگی که مربوط به سرنوشت او می باشند ، دخالتی ندارد و همیشه یک سلسله از عوامل خارجی و درونی هستند که افراد را به سوی اعمال ، کردار ، گفتار و رفتارهای خاصی می کشانند . تا این که فردی مرتکب عملی خوب یا بد شود . حال این فعل می تواند در زندگی او را دستگاز نماید و یا به ذلت و خواری بکشاند و در اصل تمام زندگی بشر به حکم اجبار انجام می شود و اختیار در آن هیچ دخالتی ندارد .

۳- خلقت بشر به گونه ای است که نه کاملاً تابع نیروی جبر می باشد و نه اختیار کامل از خود دارد و در طول عمر مادی خویش از آزادی عمل و اندیشه خاصی برخوردار است .

نظریاتی که در بالا بیان شد ، کلی ترین عقایدی است که تاکنون در زمینهٔ حالت های جبر و اختیار بشر از طرف محققین ، دانشمندان و... عنوان شده اند . اگر به حالت های زندگی و قدرت های روحی بشر توجه بنمائیم ، متوجه می شویم که در هر فردی دو ضمیر وجود دارد که هر یک از آنها پیرای هدف خاصی به وجود آمده اند و اعمال جداگانه ای را انجام می دهند .

... و آن ها : تمام اعمالی را که بشر بنا به میل و خواست و شخصیت مادی



خویش انجام می دهد. در قدرت ضمیر آگاه وی می باشد و در انتخاب و انجام تمام اعمالی که به آگاهی ارتباط دارند، در تصمیم گیری و انجام آنها کاملاً صاحب اختیار و آزاد است و هیچ کس یا نیرویی نمی تواند در مقابل آن ایستادگی نماید.

۲- ضمیر ناخودآگاه: در اکثر مواقع، اعمالی در زندگی افراد به وقوع می پیوندد که هیچگونه خواست و یا میل باطنی در آن وجود نداشته و ولی پس از مدتی آن عمل و یا فعل خود به خود به وقوع پیوسته است و گاهی اتفاق می افتد که فردی امروز عملی را بنا به میل و خواست خود انجام می دهد که پس از گذشت چند سال، آثار عمل گذشته وی معین و مشخص می گردد و آن شخص بعد از گذشت زمانی دراز در می یابد که اگر در گذشته آن فعل و یا عمل از وی سر نزده بود، امروزه این واقعه جدید برایش رخ نمی داد که موجب تغییر سرنوشت او پس از گذشت چند سال گردد. بنابراین در ذات بشر حالت هایی را خداوند متعال خلق فرموده که افعال برخی از آنها اختیاری و گروهی اجباری می باشند. در مورد اختیار باید گفت که خداوند برای همه مردم قوانینی را معین و مشخص فرموده که افراد با ایمان می بایست از آن قوانین پیروی کنند تا این که در زندگی جهان مادی و آخرت خود رستگار شوند، در غیر این صورت در زندگی پس از مرگ به جزای اعمال و رفتار غلط و بدشان خواهند رسید. اگر قدری از روی حقیقت بینی و ایمان به این مطلب بنگریم، متوجه می شویم که خداوند متعال افراد بشر را در زمینه انتخاب، آزاد گذاشته، به طوری که قوانین الهی را بپذیرند و با از قبول آنها سرمایه زنند. توجه می فرمائید که آزادی انتخاب در قوانین خداوند متعال کاملاً مشخص می باشد.

در مورد آزادی انتخاب در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارند که این حقیقت را بر عسکازان مشخص و مسلم می نمایند، برای نمونه به ذکر یکی از آن

آیات می پردازم تا این که خوانندگان محترم توجه بشمایند که خداوند متعال ، بشر را در انتخاب اعمال و افعال خوب و بد ، آزاد گذارده و این عقل و درک بشر است که باید در این مورد کدام را بپذیرد و با در انطباقات زندگی آنها را ناپسندیده بگیرد .<sup>۶</sup>

سوره اسماء آیه ۷ : « اگر نیکی کنید به خودتان نیکی کرده اید و اگر بدی نمائید به خودتان بدی نموده اید » ولی در مورد جبر باید گفت که هر فردی دارای سرنوشت و فضا و قدری است که به طور ناخواسته در زندگی افراد بشر رخ می دهند و وجود آن را هرگز نمی توان انکار نمود .<sup>۷</sup>

درباره عدم اختیار و جبر حیات نیز آیات قرآنی را در کتاب های آسمانی می توانیم مشاهده نماییم که چند نمونه از آنها را در این زمینه از قرآن کریم بیان می نمایم .<sup>۸</sup>

سوره انعام آیه ۵۹ : « هیچ تر و خشکی نیست ، مگر آن که در کتاب روشن است . »<sup>۹</sup>

سوره آل عمران آیه ۲۶ : « بگو بار الهی مالک حکومت ها تویی به هر کس که بخواهی حکومت می دهی و از هر کس که بخواهی حکومت را می گیری و هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می بخشی » .<sup>۱۰</sup>

سوره یونس آیه ۲۵ : « و خدا همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند و هر که را می خواهد ، به راه راست هدایت می کند » .<sup>۱۱</sup>

سوره هجر آیه ۳۰ : « شما نمی خواهید مگر خدا بخواند » .<sup>۱۲</sup>

از مفاهیم آیات فوق در می یابیم که تمام حوادث عالم و سرنوشت اشخاص ، قبلاً در محلی ثبت شده اند ، ولی بشر از وجود آنها ناآگاه است و در طول زندگی خویش تابع قدرت و نیروی آن ناشناخته های از پیش تعیین شده قرار می گیرد . بدون این که هیچگونه شناخت یا اطلاعی از وجود آنها داشته باشد و

نظر به این که برخی از قسمت های زندگانی افراد بشر از قبل تعیین شده اند ، آدمی اجبار به پذیرش آنها دارد و در این زمینه می بایست گاهی خود را تسلیم تقدیر و سرنوشت خویش نماید و هر آنچه را که ناخواسته و از طرف خداوند متعال بر او وارد می شود ، از جان و دل بپذیرد و از آن رویدادهای ناخواسته که از طرف نیروهای الهی بر او وارد می شوند شکر بجای آورد . چون حکم خائن است که به این صورت بر وی وارد شده و چاره ای جز تسلیم و رضا ندارد . قضا و قدر یا سرنوشت یک نوع سنت و خواست الهی است که بر جهان هستی حکمفرمایی دارد .

هر فردی در طول زندگانی خود دارای دو نوع سرنوشت است که یکی از آنها حتمی و دیگری غیر حتمی می باشد . سرنوشت حتمی آن مطالب و حفاظتی هستند که حتماً بگونه ای به وقوع می پیوندند و موجب تغییراتی در زندگی شخصی افراد بشر می گردند که مرگ و تولد و ازدواج هایی که در آنها نطفه وجود دارند و ... جزو این گروه از سرنوشت ها می باشند و تحقق یافتن فعل آنها غیر قابل تغییر است . ولی سرنوشت غیر حتمی را افراد بشر می توانند با اعمال ، رفتار و کردار خوب یا بد خود ، به نفع یا ضرر خویش تغییر دهند ، یعنی این نوع سرنوشت ها ، به دلیل بروز علل و عواملی در آنها دگرگونی به وجود می آید . فرضاً فردی در سرنوشت غیر حتمی او آمده است که چند سال یا ماه از آخر عمر خود را باید در بستر بیماری بگذراند ، چنانچه این شخص قبل از فرارسیدن زمان بروز و وقوع سرنوشت غیر حتمی ، مرتکب اعمال و افعال نیک و خدایستدانه ای شود . تا آخر عمر سلامتی جسم مادی خود را حفظ می نماید و بدون این که از سرنوشت آینده خود باخبر باشد از یک خطر بزرگ رهایی می یابد . یا بیان مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که سرنوشت حتمی و غیر حتمی هر یک از افراد بشر ، از روز انزل در لوح سرنوشت تعیین شده اند و

ارواح نگهبان ، مسئول اجرای مطالب و افعال این لوح می باشند . ولی بشر در زمان حیات مادی خویش می تواند برخی از اتفاقاتی را که مربوط به سرنوشت غیر حتمی وی می باشند ، با اعمال و رفتار و کردار خویش تغییر دهد . بشر در مورد تغییر سرنوشت های حتمی خویش ، هیچگونه اختیار و قدرتی ندارد . در اینجا باید یک مطلب دیگر را بیان نمایم و آن هم قدرت و مشیت الهی است . چون کسانی که نسبت به ذات پروردگار شناخت کامل دارند ، می دانند هر فعل و انفعالی که در عالم هستی روی می دهد ، خداوند متعال می داند و تا خواست او در بین نباشد ، هیچ واقعه ای رخ نمی دهد . گماین که در سوره دهر آیه ۳۰ می فرماید : « و شما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد ، همانا خداوند آگاه و حاکم است » . در عالم هستی که این کره خاکی و آنچه در آن وجود دارند ، همگی جزو اسباب و مسببات خداوند است و هر پدیده و رویدادی که رخ دهد ، دارای علت و سبب خاصی می باشد که منشأ تمام آنها ، از ذات احدیت و عقل کل عالم هستی سرچشمه می گیرند و با به بیان دیگر می توان گفت که هر علت و معلولی در نظام این آفرینش ، در جهت فاعلیت و خواست خداوند متعال قرار دارد . چه بسا تاکنون دیده ایم که فردی تصمیم به اجرای عملی گرفته ، ولی هرگز موفق به انجام یا اجرای آن عمل نشده است و هر چه در این زمینه کوشیده ، تمام فعالیت های وی بر نتیجه مانده اند . چون در هر بار که مبادرت به اجرای آن کار یا عمل نموده ، ناگاه با موانعی ناشناخته و ناخواسته روبرو شده که از انجام آن جلوگیری به عمل آورده است . باید بدانیم که خداوند متعال ، حکیم و دانا است و بر کسانی که لیاقت شناخت ندارند ، گمراهی و ضلالت می دهد و آنان که او را شناختند و در ادامه تکامل های روحی در مسیر حق و حقیقت گام بر می دارند ، آنها را هدایت و راهنمایی می فرماید . بنابراین عامل هرگونه گمراهی و ضلالت و یا نور توحید خداوند متعال ، خود افراد بشر هستند که با اعمال و رفتار و

گردارهای خوب و بدی که دارند ، مورد لطف و مرحمت و یا تنفر و زجر الهی قرار می گیرند و خداوند در بین بندگانش خوب و بد خود هیچگونه تبعیضی قائل نمی شود و هرکسی را در خور تکامل روحی و نیایشش کیفر یا پاداش می دهد .

در مباحث فوق در مورد جبر و اختیار مطالبی بیان گردیدند که از برداشت های عقلی آنها متوجه می شویم که از نظر خداوند متعال نه کسی در آزادی مطلق زندگی می کند و نه این که تمام رفتار و کردار و اعمال زندگانی وی با جبر مطلق است و در این زمینه آیات فراوانی وجود دارند که مؤید این دو مطلب می باشند و به همین علت هم این آیات الهی موجب گردیده اند تا برخی از افراد که شناخت کاملی از حیات ندارند در سرگردانی و گمراهی به سر برند ، زیرا این اشخاص چنین تصور می کنند که تعدادی از آیات الهی موجب اثبات جبر در تمام زندگانی افراد بشر است و گروهی دیگر از آیات ، اختیار کامل را به او می دهد و درک و تشخیص چنین حقایق و مطالبی ، امر بسیار مشکلی است که در خور فهم همگان نمی باشد . ولی اصل کلی این است که بشر از نظر خلقت در هیچ زمانی قدرت تغییر دادن برخی از افعال را ندارد و گروهی از افعال خداوندی را که شرطیه هستند ، با اعمال خوب و پاک و صحیح یا بد خود می تواند تغییر دهد ، به همین دلیل هم ، خداوند متعال دو نیروی بسیار قوی و مشخصی را به نام های ضمیر آگاه و ضمیر ناخودآگاه در هر فردی از افراد بشر به ودیعه گذارده تا این که هر فردی بتواند از هر دوی آن ضمیرها به طور مطلوب و مستلزم بهره برداری نماید . استفاده صحیح از این دو ضمیر است که فردی را در زندگانی حیات مادی و پس از مرگ، دستگار می نماید و فرد دیگری به علت استفاده ناصحیح از آنها ، مورد خشم الهی قرار می گیرد و روح وی نیاز به تکامل بنای زیاد پیدا می کند ، تا این که با شناخت کاملی و درک ذات احدیت به سوی آرزویش برسد .

## سر نوشت

کم ، تو شکایت بکن از سر نوشت  
 آه نکیش ، پسر فلک و کردگار  
 آنچه نیاید ، به زمان آمده  
 کسای خلائقی ، مکن اندر حیات  
 آنچه که بینی ، همه از کبریا است  
 آن که ندارد خیر از کردگار  
 بی خبر آمد به جهان ، رهگذر  
 فاصله سالار جهان ، خلائق است  
 روشن از او گشته همه انجمن  
 او در رحمت بگشاید همی  
 منزلی او ، در دو جهان ، هر کجا است  
 گه سخن از خانه آن خلائق است  
 حج خدا ، قُتُب کبیر بی تو است  
 خانه او در همه ، امین عالم است  
 منزل او ، کسوه و گنهی ، قعر چاه  
 سنگ سیاه ، کسی بود اصل خدا  
 قبله ، فقط یک اثر از خلائق است  
 کسار کس دگربری از کبریا است  
 ذره ، ز عالم ، سسمه آسمان او  
 به حسنه نیست ، نادانان قبله او  
 لایق تو ، هر چه بُود ، آن نوشت  
 داده به تو ، خوب و بد ، این روزگار  
 حروف حقیقت به میان آمده  
 پسر پشیر و جامد و انس و نبات  
 عالم و در آن ، همه ذات خداست  
 بسا نشناسد به جهان آن نگار  
 هیچ ندارد ، خبر از خیر و شر  
 اوست ، که بر هر دو جهان فائق است  
 حلقه بگوشش همه از مرد و زن  
 بر همه مخلوق خود ، آدمی  
 در همه جا ، همه بنا و صبا است  
 قلب پشیر ، گه بر آن لایق است  
 بهر همه ، از شه و هر اغنیا است  
 تهر نگینش ، همه جا خاتم است  
 کسی رود او ، در دل سنگ سیاه  
 یک سری مساند ، ز خلائق به جا  
 نی ، ز وجودی ، که ورا لایق است  
 خانه او ، هم به زمین و هوا است  
 چرخ و فلک ، نطفه ، ز پرگار او  
 بر من م حدیثی ، مکن برانداختن ای

بسنده ، رسد بر حرم خالفش هر که به نوعی ، که بود لایقش  
 برخی از آن کعبه - گروهی ، کنشست هر که به نوعی رسد اندر بهشت  
 دیر و حرم ها ، همه از هم جدا است چون حرم هر که ، مسیر خدا است  
 هر که رسد از ره خود بر نگین عسده ای از مکه ، گروهی ز چین  
 سر نهم آنجا که سرزم مست او است جان دهم آنجا که روانم ، ز او است

رهسپو فرسخنده در ایسن روزگار

از ره خود ، رفته به سوی نگار

## حالت های تکاملی بشر

جهانی را که امروزه مشاهده می نمایم ، از بدو خلقت خود تاکنون محل و عرصه کارزاری بس عظیم بوده است و تمام عناصری که مانند جنادات و گیاهان و حیوانات و نسل بشر در سطح آن زندگی می کرده اند ، هر یک به شکلی خاص دستخوش عوامل محیطی و با جنگ و ستیز با یکدیگر ، برای ادامه حیات و تنازع بقا بوده و هستند . چون هیچ یک از آنها از لحاظ حالت های ذاتی و درونی و بیرونی با یکدیگر هماهنگی و برابری کاملی ندارند و به همین علت هم هر کدام به گونه خاصی در حال تهدید و انهدام دیگری می باشد .

در جمع این موجوداتی که در سطح کره زمین قرار دارند ، در مسیر مشخصه خلقت میان آنها انسان هایی وجود دارند که در اثر همین کشمکش های محیطی و ... به مرور زمان به نوعی تکامل دست یافته اند . این گروه از مخلوقات خداوند ، در زمان حیات دنیوی خود سعی بر این دارند که زندگی را به آرامی و شناخت ذاب احدیت بگذرانند و در حد امکان با کسی جنگ و ستیز ننمایند و عمر خویش را در درستی ، پاکی ، صداقت ، صلح و صفا بسر برند . در مورد چگونگی به وجود آمدن این قبیل انسان های متعالی در سطح کره خاکی ، در مرحله نخست باید نظری به اصل خلقت موجودات عالم بیافکنیم و پس از آن ببینیم که چگونه ممکن است در این جبهان خاکی ، فردی رذل ، پست ، بی ایمان ، سخیب و رانگور ، برود داشته باشد و در مقابل وی فرد دیگری در زندگی



خوبش بشود خود را به درجه تکامل، پاکي، درستي و در نهايت به انسانيت برساند؟ براي اين منظور، مقدمتاً بايد علت به وجود آمدن چنين اختلافاتي را از نظر خلقت و مشيت الهي بررسي نماييم.

نحوه تشکيل عالم و کائنات و اين خلقت و هستي از نظر اديان بخصوص اسلام بر اين است که آفرينش در يك زمان و براي يك بار توسط خداوند تعال به وجود آمده و سپس چنين شکلي را به خود گرفته است. ولي نعام عناصر و موجوداتي را که در کره خاكي مي توان ديد، در اثر مرور زمان به وجود آمده و شکل گرفته و يا تدريجاً آشکار شده اند.

زمانی که به کتب آسمانی می نگريم، متوجه می شويم که در تمام آنها نظريه تکامل خلقت و هستي، تقريباً با یکديگر برابري دارند. ولي نظريه و عقايد فلسفه دانان و دانشمندان فراواني بر اين است که تمام عناصر و مواد اوليه عالم، در اثر اختلاط و امتزاج هايی که به تدريج در عالم هستي صورت گرفته، به وجود آمده اند و سپس در اثر مرور زمان، پوسته زمين اينگونه به خود شکل گرفته است و پس از گذشت زماني، تمام عناصر جمادى، در اثر سير تکامل، قدرت تفير و تبديل به خود گرفته و ذرات تکامل يافته اي که تغيير شکل پيدا کرده اند، آماده جذب عالم نباتي شده و در اثر تکامل هاي مکرر و به صورت گياهان خودرو، در نقاط مختلف و مناسب عالم خاكي، شروع به رشد و نمو کرده اند. (در حال حاضر هم که ميلياردها سال از پيدايش کره زمين می گذرد، در اکثر نقاط اين کره خاكي، گياهاني وجود دارند که به صورت خودرو می رويند و رشد و نمو می نمايند و پس از زمان معيني از بين می روند و سال بعد در همان زمان، از آن زمين ها همان گياهان شروع به روئيند می نمايند.) و پس از گذشت دوران هايی چند، اين گياهان تفير شکل يافته و نسلهاي توليد کرده، نر و ماده در بين آنها به وجود آمد و سپس گياهان عالمي تري از آنها پيدايش يافتند و پاره ها در نسلهاي و

دروختان مختلف را در سراسر جهان به وجود آورده اند که امروزه بشر شاهد تنوع و باروری آنها می باشد .

در برخی از این گیاهان ، آثار دوگانگی ذاتی ، یعنی حد فاصل بین گیاه و حیوان را می توان مشاهده نمود ، بدین معنی که در بین آنها درخت نر و ماده وجود دارد و ادامه حیات و بقای آنها در صورتی عملی است که این دو گیاه نر و ماده ، در جوار یکدیگر زندگی کنند ، تا این که درخت ماده بتواند از درخت نر ، بارور گردد ، در غیر این صورت این دو درخت از خود محصولی که دارای دانه های رویشی باشند به وجود نمی آورند و در نتیجه پس از مدتی ، هر دو درخت در اثر تنهایی محکوم به فنا هستند .

برخی از این گیاهان دارای نیروهایی هستند که می توان آن را با احساس حیوانی برابر دانست . چون این گیاهان از احساس خاصی برخوردارند . فرضاً در اثر تماس های دست از خود نوحی حساسیت و عکس العمل بروز می دهند و یا فقط از درخت های نر مشابه خود بارور می شوند و حتی در برخی از کتب آمده است که درخت خرما فاصله چندانی با خوی حیوانی ندارد ، بگونه ای که اگر درخت ماده قصد داشته باشد از درخت خرمای بخصوصی بارور شود ، گرده افشانی از سایر درخت های خرما را نمی پذیرد .

زمانی که به حالت برخی از گیاهان و حیوانات دریائی نظر می افکنیم ، به وضوح می توان یک همبستگی و نزدیکی خاصی را در بین آنها مشاهده نمود . فرضاً در کف دریا ، حیواناتی زندگی می کنند که مانند درخت نخل ، دارای ریشه هستند و با این ریشه های خود در محل ثابتی از کف دریا ، برای همیشه ثابت باقی می مانند و هیچگونه جابجایی یا حرکتی را در طول زندگانی از خود بروز نمی دهند و زمانی که بدن آنها را برای بررسی مشخصات می شگافیم ، حایز باروری در آنها مشاهده می گردد که به خبر از هرجان ها و بسیاری دیگر از

جانداران دریایی، دارای چنین حالت هایی می باشند .

یکی از عمده ترین اختلاقی که بین گیاه و حیوان وجود دارد، در این است که گیاه از اول رویش تا آخر حیاتش در یک محل ثابت، به رشد و نمو خود می پردازد . ولی حیوان پس از به وجود آمدن، شروع به حرکت می کند و اصولاً غیر از گروه خاصی از حیوانات نمی توانند در محل ثابتی باقی بمانند و زندگی نمایند . یکی دیگر از اختلافات بارز بین آنها، در احساس است . چون حیوانات دارای حواس چند گانه هستند و گیاهان معمولاً از نظر قشامری و شناخت محدود بشر، از احساس کمتری برخوردار می باشند . اما در طبیعت گاهی مشاهده می شود که گیاهان در نقاط مختلف و تیره های خاص، از نیروی احساس و تشخیص و درک جداگانه ای برخوردار می باشند که این حالت های احساس گیاهی را بشر به سادگی می تواند مشاهده نماید و یا آنها را تشخیص دهد .

اگر بخواهم درباره تمام حالات های مشابه و مختلفی که در گیاهان و حیوانات وجود دارند بحث نمایم، می بایست موارد بسیاری را به رشته تحریر در آوردم و تنها این چند مثال را فقط جهت توجه و شناخت بیشتر خوانندگان محترم می نویسم که بدانند در برخی از شرایط، بین تیره گیاهی و حیوانی، فاصله چندانی وجود ندارد و اگر از نظر علمی به سیر تکامل موجودات عالم از بدو خلقت بنگریم، به راحتی زنجیر بهم پیوسته و ناگسستی ای را در بین تمامی آنها می توانیم مشاهده بنماییم . یکی دیگر از نشانه هایی که حیوانات از ذات اولیه خود لذت می برند، گردش تمام آنها حتی بشر، در گل، گیاه، سبزه و... است و این حالت نمایانگر این است که روزی این حیوانات در آن محیط زندگی می کرده اند که چنین وابستگی هایی را در ساره سبزینه گیاهی از خود بروز می دهند و وجود این حالت را در تمام آنها در حقیقت می توانیم در تمام آن

است \*

به علت احساس و حالت های ذاتی خاصی که در حیوانات وجود دارد آنها دارای چنین احساس و درک و تحرکی می باشند، تا بدین وسیله بتوانند به حیات خود ادامه دهند و در هر یک از موجودات زنده که این حالت ها قوی تر باشد، درجه تعالی و تکامل آنها نیز بیشتر از دیگران است \* در بین کلیه جانداران و حیوانات عالم، تفاوت های بسیاری را می توانیم مشاهده نماییم که یکی از بزرگترین اختلاف آنها در چگونگی حالت های تکاملی عقل آنها است که برخی از حیوانات دارای شعور و درک و فهم بیشتری نسبت به سایرین می باشند و معمولاً حیواناتی که دارای چنین خصوصیات و محسناتی هستند، به مراتب بهتر از سایر حیوانات می توانند تحت تعلیم و آموزش های مختلف قرار گیرند و در خلقت حیواناتی که در سطح کره زمین صورت گرفته، از نظر علمی، عملی و... به اقباط رسیده است که بشر بهترین نوع آنها از نظر فراگیری و احساس و درک و هوش می باشد \*

در بین افراد بشر نیز گروه های بخصوصی را می توانیم مشاهده نماییم که فراگیری علم، ایمان، اعتقاد و... آنها نسبت به هموعان خود به مراتب بیشتر از دیگران است و به همین علت هم می بایست تیره بشر را به نسبت فهم، درک، شناخت، اعتقاد، ایمان و... به رده بندی های جداگانه ای تقسیم کرد و هر گروهی از آنها را در یک رتبه و مقام خاصی از نظر تکاملی دایره خلقت قرار داد، به عقیده من ( نویسنده ) بهترین طبقه بندی ای را که برای تیره بشر در مورد حالت های تکامل عقل و روح می توانیم در نظر بگیریم، به شرح زیر است:

بشر

آدم

نسان

## انسانی اولی

بشر: موجودی است که از نظر عقل، شعور، فهم، درک، احساس، ایمان و ... هنوز در مرحله حیوانی است و تنها اختلاف او با حیوانات در این است که با دو پا راه می رود و کلام هایی را چون انسان ها بر زبان می آورد. ولی در گفته های او هیچ درستی، صمیمیت، صداقت، عشق، وفا، ایمان به خداوند یکتا و وجود ندارد. این موجود تمام مادیات عالم را برای خود می خواهد و اگر هموعاشش و حتی در نزد بعضی از آنها، زن و فرزندشان از گرسنگی بمیرند، حاضر نمی شوند از مال خود و حتی گاهی از ثروت دیگران، کمکی به آنان بنمایند. در مسیر زندگی گاهی با افرادی مواجه می شویم که درک، فهم، منطقی و شعور آنها به مراتب پایین تر از برخی حیوانات است و در ادامه حیات، مایل نیستند هیچ حقیقتی را بپذیرند و یا به کسی مهربانی و لطف و خوبی کنند. جواب اعمال و خیر و ثواب را با ناسیاسی و پستی می دهند. اگر کسی را لب پر نگاه ببینند، سعی می کنند با لگد او را به ته آن روانه کنند. هرگز از آرامش و شادی دیگران شاد نمی شوند و از ثروت و مکتب هموعشان خود دلننگند و در تمام طول عمر خود هیچ گرسنه ای را سیر نمی کنند و عمل خیر آنها، به هیچ یک از نزدیکان و دوستان و افراد جامعه نمی رسد و همیشه درصدد آزار رسانیدن به سایرین بوده و از آزار رسانیدن به دیگران، لذت می برند. این افراد اگر در مکتب و ثروت غوطه ور باشند، حاضر نیستند حق دیگران را به آنها بازگردانند. افراد بشر گاهی از آسایش و آرامش فرزندان خود هم ناواحت می شوند و هرگز نمی توان اعمال، رفتار و کردار این قبیل افراد را با انسان های اولی که اکثر زمان عمر خود را برای رزق و حلال کردن دیگران مصروف می نمایند، مقایسه نمود.

آدم: این گروه قدری وارسته تر از افراد بشر می باشند. چون ضمن این که سوده به نام خود نام رسانند، خیر و برکتی هم در زندگی به دیگران وارد می کنند.

همیشه به فکر زندگانی خود و خانواده شان می باشند . این عده از افراد اگر فردی را در لب پرنگاهی مشاهده کنند ، کاری به کار او ندارند ، نه به وی کمک می کنند که از سقوط او جلوگیری بعمل آید و نه این که سعی می کنند با ننگد او را به عمق پرنگاه روانه نمایند . خیر و نواب و ضرر آدم ها به کسی نمی رسد و به همین علت هم همگی خود را افرادی کامل و وارسته و معتقد و با ايمان می دانند . از درد و غم دیگران نه خرسند می شود و نه نگران . چون این افراد هیچ احساسی نسبت به زندگانی دیگران ، حتی خانواده خود ندارند .

انسان ؛ اگر این گروه از افراد در عالم وجود نداشتند ، تعادل مادی ، معنوی ، روحی ، اخلاقی ، اجتماعی و... جوامع بهم می خورد و هیچ معیاری در جهان وجود نداشت که بتوان با آن افراد خوب را از بد تشخیص داد . خوشبختانه تعداد انسان هایی که در سطح کره زمین وجود دارند ، بسیار زیادند . این اشخاص همیشه سعی دارند علاوه بر این که زندگانی خود را می گذرانند ، به دیگران هم به طرق مختلف کمک نمایند و در وجود آنها عقده های مختلف مانند بخل ، کینه ، حسادت و... مشاهده نمی شود از آرامش دیگران لذت می برند و اگر صاحب قدرت و ثروتی باشند ، سعی دارند به همه نیکی نمایند و کمک های مادی و معنوی فراوانی را برای مردم انجام دهند . این افراد از ناراحتی صنوعان خود زجر می برند و تا زمانی که نتوانند به افراد غم‌دیده و با ناتوان کمک کنند ، از فعالیت باز نمی ایستند . وجود این افراد موجب می شود که در جهان مراکز خیریه ، علمی ، فرهنگی و... تأسیس گردد . انسان ها در مسیر خلقت به تکامل خوبی دست یافته اند . انسان ها در طول زندگانی خود سعی دارند آنچه را که از نظر علم ، دانش ، ثروت و... اندوخته اند ، در سطح معنوی و بدین شیخ نظر و چشم‌دانشی در اختیار صنوعان خود قرار دهند و آنچه را که در مشغولیت خویش دارند ، سعی می نمایند فقط بدان یا در زندگانی خود علاوه بر این

موجب تظاهر علم، قدرت و ثروت خود به دیگران نمی شوند و افراد جامعه و محیط خود را با همان صورت ظاهری که دارند، می پذیرند، یعنی چشم طمع به ثروت یا جمال و... دیگران ندارند، این اشخاص برای آسایش و آرامش دیگران می کوشند، تا این که بتوانند برای جامعه خود مفید واقع شوند و از وجود آنها سودی عاید هموعان و یا دوستان و نزدیکانشان گردد و در تمام طول عمر سعی بر این دارند تا نفع دیگران را تزییح نمایند.

**انسان اولی:** این افراد در جهان مادی به درجه نهایی انسانیت از نظر درستی، پاکی، خوبی و... دست یافته اند و آنها را به طور جسته و گریخته در بین افراد جامعه می توان یافت. انسان های اولی کسانی هستند که برای هدف خاصی از طرف خداوند یکتا در عالم بشریت ظاهر می شوند و در طول زندگی خود به گونه ای راه گشای سایرین می گردند و آنها را به سوی معرفت، ممنویت، اخلاق، کمال، درستی، خداشناسی و... سوق می دهند. این قبیل افراد در تمام سطح کرب خاکی پراکنده هستند و در طول عمر حیات مادی خود کلیه وقتشان را برای هدایت و راهنمایی دیگران صرف می کنند و با بگونه ای سبب می شوند که علم بشریت در زمان های خاصی از نقطه توقف به حرکت در آید و ادامه مسیر تکاملی دهد. تکامل بشر و آدم در اثر وجود راهنمایی های آشکار و پنهان انسان های اولی می باشد. چون اکثر افراد جوامع با دیدن اعمال و رفتار و کردار خوب و شایسته آنها سعی دارند خود را در آن مسیرهای انسانی، الهی، اخلاقی و... قرار دهند.

با توجه به مطالبی که در بالا نسبت به رده بندی نسل بشر نوشته شد، حال بهتر در توان اخلاقی، نسب، به سر قبیل همین بخش به دست آورد و دانست که چرا در آن نسل، آنهائی بر خیزد. آن افراد دارای حس است و روحیه ای بسیار پلید و فلیسی آکنده از جسم و نیت و کینه ای جوهرانی هم باشند و نه در این دیگر از افراد جوامع تمام

وقت خود را صرف شناخت ذات حق و نسبی و همدردی با دیگران می نمایند و سعی دارند تا افراد جوامع خود را در سطح مقدوراتشان از بدی ها برهانند و به سوی علم، معرفت، عرفان و... سوق دهند.

در گذشته ای نه چندان دور که دوران نوجوانی و جوانی را می گذرانیدم، با شخصی آشنا شدم که سواد چندانی نداشت، ولی مردی جهان‌بده بود. زمانی که فردی او را ناراحت می کرد و یا آسیبی از جانب کسی به وی وارد می شد، لب به نصیحت می گشود و در بین سخنانش می گفت: «بشر باید انسان باشد.» درک این مطلب برای عده زیادی مشکل بود و درست به گنّه مطلب و گفته های وی، کسی پی نمی برد. زیرا اکثراً تصور می کردند که این نوع جملات برای او به صورت الفاظ ملکه ذهنی در آمده و در برخی از مواقع این جمله را ناخواسته بیان می نماید. پس از مدت ها که به شناخت حقایق ذات وجودی افراد بشر پی بردم، متوجه شدم که آن شخصی که سواد کلاسیک بسیار محدودی داشت، دارای شناخت فراوانی نسبت به مسئله رده بندی افراد بشر بود و کاملاً این حقیقت را می دانست که از بشر کسی نمی تواند انتظار خوبی، مهربانی و... داشته باشد، مگر این که روزی بشر بتواند خو و خصلت خود را تغییر داده و به مرحله انسانیت برساند و پس از این حالت است که از فردی می توان انتظار درستی، پاکي، محبت و... داشت.

بنیاد فلسفه تکاملی از نظر اکثر دانشمندان عبارت است از تبدیل شدن هر عنصر و یا موجودی به نوعی بهتر و بالاتر از خود که دارای شعور و عقل بیشتری نسبت به گذشته خود باشد. گذشتن از مرحله ای به مرحله بالاتر، زمان بسیاری به طول می انجامد و ضمناً شروع و ادامه تکامل طوری نیست که هر موجودی فوراً و پس از مرگ، تبدیل به نوع دیگری گردد و یا این که با نابودی آن موجود چنین حالتی به وقوع پیوندد. این مسیر تکاملی مربوط به دو است. آن مرحله



نیست. بلکه این حالت تکاملی بنا به جبر عالم هستی صورت می‌گیرد و نیازی به محرک خارجی و فیزیکی ندارد. چون تکامل، عنصر مادی و روحی، از بدو خلقت برای آنها و هر شئی معین و مشخص شده و هر موجودی پس از گذشت زمان معین، می‌بایست این مسیرهای تکاملی را بتدریج و زنجیره وار بپیماید. هر یک از آنها در زمان پیمودن مسیرهای تکاملی، روش‌های خاصی را از راه شناخت‌هایی که از طریق محیط و جامعه و به صورت علمی، درک فلسفی، موهبت‌های الهی و ... کسب کرده‌اند، دنبال می‌کنند. این چنین سیر و سلوک‌هایی برای صمد عرفانی به شناخت‌های عقلی است و زمانی که فردی به مرحله کمال عقلی رسید، از آن زمان به بعد است که می‌تواند خود را در مسیر تکامل نهایی و کمال مطلق بداند.

شناخت این حالت کمال، بستگی به برابری حقایق حیات با حالات‌های مختلف روحی افراد دارد، و اصولاً هیچ ارتباطی با تصور و تخیل آنها در مورد اعمال و کردارشان ندارد.

زمانی که بشر به صورت نوزادی متولد می‌شود، دارای جوهر و ذات آزادی است که هر چه رو به رشد می‌گذارد، به نسبت شناخت‌هایش از محیط، صاحب درک، عقل، علم، عمل و ... بیشتری می‌شود. اگر در این زمان کودکی که در حال رشد است و به سوی نوجوانی و جوانی پیش می‌رود، به دلایل مختلف محیطی، جوهر وی تغییر یابد، مسیر تکامل ذاتی او نیز عوض می‌شود و راه زندگی روحی او نیز به حالتی دیگر جلوه‌گر می‌گردد و گاهی هم در مسیر زندگی از خود بی‌خبر می‌شود.

«ای نمایان‌دهن حالت‌های مادی ای که گاهی در افراد بشر ظهور می‌کنند و موجب تغییرات کلی در زندگی‌های معنوی و اخروی آنها می‌گردند، شاهسته است که در ...»

در این زمینه، برای خوانندگان محترم بنویسم، البته این حالت هایی که در ذیل به رشته تحریر در می آورم، در مورد کلیه افراد صدق نمی کند، چون عده زیادی از افراد که در جوامع وجود دارند، از این حالت مستثنی هستند و نوشته های ذیل شامل حالت آنها نمی شود، افرادی که به مطالعه این مسبحث از کتاب می پردازند، خود می توانند، قضاوتی در حالت زندگی خویش بنمایند و بدانند که در چه مرحله ای از این حالت های بشری، قرار گرفته اند و چنانچه ضمن مطالعه متوجه شدند که خود آنها نیز جزو این گروه از افراد جوامع هستند، سعی در بهبود بخشیدن به حالت و روش و اعمال و کردارهای خویش بنمایند، تا در زمان مابقی عمری که از زندگی مادی آنها بجا است، بتوانند خود را از برخی فید و بندهایی که در اثر مادیات و با جاه طلبی و... به آنها دست داده است، رها سازند و قدرت رسیدن به تکامل روحی را در این چند روزه حیات مادی خویش به دست آورند، تا این که شاید بتوانند خود را به کاروان سعادت که در اصل زندگی پس از مرگ آن را حاصل می کند، برسانند و در عوالم روحی، نزد خالق خود شرمنده و روسیاه نگردند.

هر فردی که با به جهان مادی می گذارد، برای تکامل می آید که در قسمت های گذشته، تقریباً شرح مختصری از آن بیان گردیده است، ولی همانگونه که می دانید، جسم مادی ساختمان آلی موجودات زنده، مانند نبات و جانوران که بشر هم جزوی از آن است، در تمام طول عمر حیات در معرض نیروهایی قرار می گیرند و در اثر فعل و انفعالاتی، متولد می شوند و پس از تولد هر یک از آنها به شکل و حالت خاصی، رشد می کنند و در نهایت رشد، زمانی به همان حالت متوقف باقی می مانند و سپس شروع به پیری و فرسودگی می کنند و در نهایت از نظر شکل ظاهری، از بین می روند، این موجوداتی که در جهان به وجود می آیند، ضمن ادامه حیات با برخی از ناراحتی های ارگانیک و درونی و

حتی بیرونی مواجه می‌شوند که لیل از رسیدن زمان‌های پیری دچار فرسودگی و مرض‌هایی می‌شوند که اگر توسط نیروهای خارجی به آنها کمک نشود، از پای در می‌آیند و می‌میرند. این حالت‌ها را که در زمان حیات برای موجودات جاندار به وجود می‌آیند، دوره تکاملی عمر مادی یا چرخه عمر می‌نامند.

در مورد تکامل مادی حیات گیاهان بحث و گفتگوی زیادی نمی‌نمایم. چون حالت‌های گیاهان، در مناطق مختلف با آب و هوای اقلیمی، تغییر می‌یابند و پس از گذشت زمانی طولانی نسل آنها به گونه‌ای جدیدتر جلوه‌گر می‌شوند و در این زمینه، دانشمندان بسیاری، تجربیات مختلفی داشته‌اند و تقریباً اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، شناخت‌های کافی و علمی زیادی از آنها دارند. ولی در مورد سایر موجودات زنده، مانند حیوانات و افراد بشر، هر چه متخصصین و دانشمندان مقالاتی را از حالت‌های درونی و بیرونی آنها بنویسند، مجدداً مشاهده می‌شود که در هر زمان با پدیده‌های جدیدتری از خصوصیات و روحیات موجودات زنده، بخصوص نسل بشر مواجه می‌شوند که هر یک از آنها قابل بحث و بررسی تازه‌ای است.

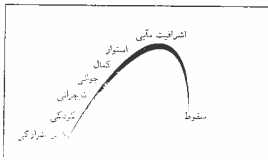
در این مبحث از چگونگی بیان حالت‌های زندگی حیوانات پست، خودداری می‌نمایم و تنها درباره بشر که از نظر تکامل عقلی و روحی و جسمی، در رأس این حیوانات قرار دارد، می‌پردازیم.

زمانی که فردی از افراد بشر در جامعه به رشد کامل جسمی رسید و شروع به کار و حرفه نمود، تا وقتی که دورهٔ کهنولت او فرا برسد، حالت‌هایی را از خود بروز می‌دهد که هر یک از آنها، نمایانگر وضعیت روحیه و تکامل مادی وی در زمان‌های بخصوص می‌باشند. البته این حالت‌ها معمولاً در افرادی که تنظیر ظهور حیات توجه بیشتری دارند و به حقایق حیات که زندگی پس از مرگ یکی از اصول کلیدی آن است، تمایل بیشتری دارند، چنین حالت‌هایی را افراد

خاص در روحیه خود به وجود می آورند ، وگرنه اشخاصی که در زمان حیات مادی توجه چندانی به ظواهر حیات ندارند و در تمام طول عمر خود در صدد شناخت ذات خویش و خداوند متعال هستند ، هرگز ماده و ثروت ، تأثیری در دگرگون ساختن حالت روحی آنها از خود بجای نمی گذارد و از مسیر حق و حقیقت ، خارج نمی گردند .

زمانی که فردی در حال رشد مادی و اجتماعی است و به ثروت و مقامی دست می یابد ، در مراحل اولیه ، روحیه خود را از دست می دهد و حالت های عادی وی کاملاً تغییر می یابند و تکبر ، نخوت ، غرور ، خودخواهی و... بر زندگی وی مستولی می شوند . در آن زمان خود را برتر از همگان می داند و در تمام جلسات خانوادگی با اجتماعی و دوستانه سعی دارد که همگان پذیرای شنیدن گفته های صحیح یا غلط وی باشند و او را بدون دلیل و علت تأیید و تحسین نمایند . در چنین مواقعی این افراد از همگان حتی خداوند خود بدورند و هرگز تصور مرگ خویش را نمی کنند و همیشه بر این باورند که با همین حالت ، ثروت ، قدرت ، غرور و... تا ابد به زندگانی خود ادامه خواهند داد و مرگ مخصوص دیگران است و هرگز به سراغ آنها نمی آید . چنین اشخاصی در شرایط فوق سعی دارند که ثروت و قدرت خود را در همه جا به رخ دیگران بکشند . این حالت ها معمولاً در زندگانی جوانان و میان سالان مشاهده می شود . ولی کسانی که در سنین بالا توانسته اند به موفقیت هایی برسند ، معمولاً چنین حالت هایی با آنها دست نمی دهد . این گونه افراد در زمان پیری سعی دارند حالت های روحی ، جسمی ، حتی لباس و وسایل منزل و... خود را مشابه جبرائیل در آورند. و رفتار اخلاقی خود را طوری به دیگران بنمایانند که هیچ نسبتی با سن و سال و جهان پدگی آنها نداشته باشد . بعد از مدتی که این افراد در دنیا باقی نمانند ، زندگی می کنند ، مجدداً تأییداتی چندینی در حالت روحی آنها

بروز می‌کند و از آن پس سعی دارند تا مرادده خود را با نزدیکان و خویشان کمتر کنند و زمانی که به محلی دعوت می‌شوند، کار خود را بسیار پر اهمیت جلوه‌گر سازند و در هر جلسه خانوادگی و یا دوستانه که شرکت می‌نمایند، سعی بر این دارند که متنی بر آنها بگذارند و حاضر شدن خود را در آن جلسه امری بسیار مهم و افتخار آمیز برای صاحب‌خانه جلوه دهند. در این مراحل در تمام کشمکش‌ها و بگو مگوهای خانوادگی دخالت کرده و نظریات صحیح با غلط خود را به دیگران می‌قبولانند و از نظر حالت ظاهری سعی می‌کنند که اختلاف کمتری با دیگران داشته باشند. ولی در باطن هیچ توجهی به وضع روحی و زندگی آنها ندارند و در حد مقدرات خویش کوشش می‌کنند از زندگانی اشرافی برخوردار باشند، اگر چه هیچگونه شناختی نسبت به آن نداشته باشند. پس از مدتی که خود را از نظر داخلی و محیط خانوادگی غنی احساس نمودند، شروع به رقابت با دیگران می‌نمایند و تصور می‌کنند که هرگز سقوطی در زندگی آنها به وجود نخواهد آمد. اگر بخواهیم متحنی زندگانی این افراد را رسم نمائیم، تقریباً شکلی مشابه این متحنی به دست می‌آید.



در حالت اشتراکیت مآبئ است که حالت و رفتارهای زیر در اکثر افراد تازه به دوران رسیده مشاهده می گردد که در نتیجه وجود همین حالت تکامل مادی موجب نیستی و تنای آنها می شود .

۱- افراد در محل کسار و محیط زندگانی خویش ، به تجملات و ظاهرسازی های فراوانی توجه می نمایند ، یعنی بهترین وسایل و مدون ترین دستگاه ها را برای منزل یا محل کار خود تهیه می کنند و زرق و برق فراوانی به ساختمان و محیط زندگانی و شغلی خود می دهند ، در حالی که امکان این وجود دارد ، در محل کار خویش هیچ عمل مثبت و سازنده و خداپسندانه ای را انجام ندهند . ولی مخارج و مصارف و ظواهر محیط کار خود را روز به روز افزایش می دهند و حتی گاهی وسایلی را برای منزل یا دفتر کار خود تهیه می کنند که از نحوه مصرف آن هیچ گونه اطلاعی ندارند و این وسایل را فقط برای تجمل و یا به رخ کشیدن دیگران خریداری می نمایند .

۲- شروع به مخارج بی دلیل می نمایند و سعی دارند در این زمان به مسافرت هایی که هیچ سودی در زندگی آنها ندارد ، پردازند .

۳- سعی بر آرایش های پر خرج دارند ، فرضا برای دست کردن موهایی خود و آرایش ، همیشه به گران ترین آرایشگاه ها می روند و تنها هدف آنها از این عمل ، ارضاء عقده های درونی و سرکوب شده آنها می باشد .

۴- در این زمان است که آنها نگران خاتمه حیات خود می شوند و اکثر اوقات در این فکر هستند که اگر بمیرند ، چه بر سر وسایل زندگی و ثروت و مکتب آنها می آید و آنهایی که در این موقع به فکر مرگ خویش می افتند ، جهت فخر فروختن به افراد ذلیل و... برای جسم مادی خویش مقبره های گران قیمت و خوش آب و هوا بر تنه می کنند ، که اگر روزی مردند ، جسم سازی آنها در آسایش و آرامش به خضم سر قرار گیرد .

۵- سعی دارند در نقاط مختلف ویلایی را برای ( بیلاق و کُشلاق ) خود تدارک ببینند و وسایل تفریح کاملی را در آنها ایجاد نمایند . فرضاً برای ویلای کنار دریای خویش قایق موتوری می خرند و هرگز جوأت سوار شدن آن را در روی آب دریا نندارند .

۶- از دیگران یا نشریفات کامل پذیرایی می کنند و چشمانچه این افراد ( میهمانان ) دارای شخصیت مادی خاصی باشند . حاضرند اکثر ثروت خود را برای خودنمایی و این که به آنها بفهمانند ، قدرت مادیشان از میهمانان بیشتر است ، صرف کنند . تا مورد تحسین و یا تملق دیگران قرار گیرند .

۷- گران ترین تابلوها را به دست می آورند و در منازل و یا محل کار خود نصب می کنند ، بدون این که کوچکترین ذوق هنری داشته باشند و یا نقاشی آنها را بشناسند و یا بی به ارزش هنری و معنوی آن برده باشند . این افراد همیشه سعی دارند نور افشانی زیادی در محل کار و منزل خود به وجود آورند .

در زمان اشرافیت مآبی ، اعیان و حالت های بسیاری از این قبیل افراد بروز می نماید که اگر بخواهم تمام آنها را عنوان کنم - مطالب آن صفحات زیادی را اشغال می کند . ولی به طور کلی ، این زمان اشرافیت مآبی برای افراد تازه به دوران رسیده به نسبت مقدمات مادیشان رخ می دهد که این زمان بدترین وقتی است که آن فرد را آماده سقوط و فنا می نماید . چون حالت و موقعیت مناسبی را که در زمان کمال به دست آورده بود ، در اثر بروز حانت اشرافیت مآبی خود به تدریج از دست می دهد و سرانجام می یابست به سوی نوعی سقوط کشیده شود و اعیالی را که این قبیل افراد در شرایط جدید انجام می دهند ، موجب از دست دادن حرمت و برب آنها می شود . به همین دلیل لازم اگر فردی در مقابل هر رویداد ، محلی را از دید بروز نند ، عکس العملی هم در مقابل آن نخواهد دید و زمانی نرسد ، از سر بردارد و هیچ نوع لذت بردن از آن نخواهد داشت .

کنشی را در مقابل آن از خود بروز داده باشد .

چنانچه به‌خواهیم این قبیل افراد را در جوامع به صورت واضح و آشکار مشاهده نماییم ، می توان طی شرایط ذیل آنها را در بین افراد جامعه تشخیص داد .

الف : در مجالس و میهمانی ها سعی دارند از لباس هایی استفاده کنند که کمتر کسی مشابه آن لباس را در آن محیط داشته باشد . با نمایش دادن وسایلی که به خود یا لباس هایشان می آویزند ، سعی دارند به گونه ای برتری خویش را از نظر مادی به همگان بفهمانند . لباسی را که قبلاً در یک میهمانی پوشیده اند و افرادی که در میهمانی جدید حضور دارد ، آن لباس را برای یک بار در تن او دیده اند ، نمی پوشند و حتماً لباس جدیدی به نسبت مقدمات خود تهیه می کنند و یا تغییراتی را در لباس قبلی خود به وجود می آورند و سپس از آن استفاده می نمایند .

ب : اگر زمانی بخواهند با فردی که مورد نظر آنها است ، قرار ملاقات های دوستانه یا کاری و ... بگذارند ، سعی دارند محل دیدار آنها در بهترین و گران ترین هتل های شهر و یا مراکز مشابه آن باشد و وقتی که در آن محل ، طرف مقابل خود را مشاهده کردند سعی می کنند ، خوداکی هایی را سفارش دهند که اشراف مآبانه باشد و کمتر کسی از افراد معمولی جامعه از آنها استفاده نماید و حتی گاهی غذایی را سفارش می دهند که فقط نام آن را شنیده اند و تاکنون خود آن را ندیده اند .

ج : اگر بهترین مدارس و مؤسسات علمی و تحصیلی در نزدیکی منزل آنها و یا در کشورشان وجود داشته باشد ، سعی دارند ، فرزندان خود را با سرویس های مخصوص به مدارس دور دست روانه کنند و یا برای هم چشمی و لخر فروشی به دیگران بپردازند . امری است که حتی هیچ استعدادی برای درس خواندن ندارند .



خارج از کشور اعزام دارند - حال چه سرنوشتی برای تعلیم و تربیت و آموزش و آیینده این کودک در پیش می باشد ، به آنها توجه چندانی ندارند و برای آنها اصل این است که به دیگران فخر بفروشند و بگویند ، من فرزندم را برای فراگیری و آموزش علوم مختلف ، به خارج از کشور و یا فلان مدرسه فرستاده ام .

د : این افراد به دلیل این که صمیمیت چندانی از اطرافیان خود در دل ندارند ، کمتر کسی را می توانند به اسم صدا کنند و همیشه سعی دارند در مقابل دیگران قامیلی و نسب و شغل نزدیکان و دوستان و همکاران را مطرح نمایند و چنین انتظاراتی را هم از طرف مقابل دارند و چنانچه یکی از دوستان نام آنها را صدا کند ، مدتی از او آزرده خاطر می شوند و حتی گاهی اتفاق می افتد که به همین علت با وی قطع رابطه می نمایند . این خانواده ها به محض این که فرزند و یا اقوام درجه یکشان که نسبت به آنها نظر خاصی دارند ، فرضاً در رشته پزشکی ثبت نام کنند ، از همان روز اول ، او را دکتر صدا می کنند و سعی دارند ، فرد دیگری از دوستان و اقوام ، غیر از دکتر ، نام دیگری برای وی انتخاب نکنند و حتی اسم اصلی او را هرگز صدا ننمایند و اگر فردی این عمل را انجام دهد ، از او می رنجند و به گونه ای این مطلب را به او تذکر می دهند .

ه - این افراد را می توانید در سائین و میداین ورزشی بخصوصی که به دلیل پر خرج بودن آن نوع ورزش ، اکثریت قریب به اتفاق افراد قادر به اجرای آن نیستند ، ببینید ، گرچه ممکن است قدرت و جرأت اجرای آن ورزش را نداشته باشند ، ولی وسایل گران قیمت آن وسیله ورزشی را تهیه می کنند و لباس آن را به تن می کنند و اغلب سعی دارند با این لباس در بین مردم ظاهر شوند ، تا این که بتوانند برتری خود را از نظر مادی به دیگران بنمایانند تا تدریجاً از عقده های حقارت آنها ارضاء شود .

برای اکثر افرادی که در این شرایط قرار گرفته اند ، نمره حسرتی به وجود

می آید . چون در این زمان است که خود را برتر از تمام افراد محیط خویش می دانند و حتی گاهی ادعاهایی نیز در مورد معنویت و نیروهای الهی دارند . زیرا افراد متملقی که در پیرامون آنان وجود دارند ، چنین شناخت های بی دلیلی را در آنان به وجود می آورند و اکثر افراد تازه به دوران رسیده ای که شناخت حقیقی از زندگی و نحوه استفاده بردن از آن را نمی دانند ، پس از گذشت مدتی در حالت نوعی جنون و دیوانگی می میرند و حتی قبل از مرگ هم به نسبت فهم و درک خود ، سفارشات و یا به بازماندگان خود می نمایند که آنها را در محل های مخصوص و زمین های گران قیمتی دفن کنند ، تا از عقوبت های الهی در مقابل اعمال زشت و پلیدی که در زمان حیات مرتکب شده اند ، در امان باشند و با قبر آنها را برتر از سایر اقوام ، دوستان و... بنا نمایند .

بشر در طول عمر خود دستخوش خواست های روحی و نفسانی است و چنانچه هر یک از آنها نسبت به دیگری برتری داشته باشند ، او هم به همان سمت کشیده می شود . اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر ، در زمان حیات مادی خود به سمت خواست های نفسانی کشیده می شوند و کمتر کسی را می توان یافت که در زمان حیات مادی خویش ، مسیرهای معنوی و الهی را دنبال کند و از حقایق حیات که زندگانی پس از مرگ یکی از اصول عمده آن است ، آگاهی کامل داشته باشند و به همین دلیل هم افراد مختلف به نسبت قدرت های مادی ، شعفی و... که در طول عمر خویش به دست می آورند ، به سوی اشرافیت مآبی بی پایه و دلیل کشیده می شوند تا این که بترانند قسمتی از خواست های نفسانی خویش را ارضاء کنند .

الکار هر یک از افراد بشر ، بر مبنای ذوق و سیرت محیط و قدرت و کشش های روحی و بی پرورش می باشد و ذو حقیقت لایق قدرت های نگری هر فرد حیوانی است که بر او منتهی است و او را محیط چشامده و قدرت های ذاتی

خوبش، دریافت می نماید .

اگر حالت روحی افراد را از نظر باطنی بنگریم ، اغلب مشاهده می نماییم که قلب و باطن آنها به سوی نیروهای الهی و نور مطلق حیات است ، ولی مادیات و خواست های نفسانی ، در زندگی آنها پرده حجابی را به وجود می آورند که نمی توانند از آن پرده به سادگی بگذرند و حقایق حیات را مشاهده نمایند . این پرده حجاب گاهی اتفاق می افتد که در برخی از مواقع و شرایط خاص زندگانی برداشته می شود و گروهی از افراد بشر می توانند به حقایق پشت پرده نیز پی ببرند و با قسمتی آن را به سادگی مشاهده نمایند . ولی متأسفانه اکثراً با بروز چنین حقایقی هم نمی توانند دست از برخی اعمال زشت و نادرست خوبش بردارند و همچنان به ماده گراهی خود ادامه می دهند و توجهی به مشاهدات عینی و نظری خوبش نسبت به حقایق حیات ندارند و از حقیقت وجودی آنها به سادگی می گذرند .

پرده های حجاب برخی از افراد ، گاهی در مراحل زیر برداشته می شوند و افراد می توانند بدون حجاب و هیچگونه محدودیتی به برخی از حقایق حیات پی ببرند و آنها را به عینه ، مشاهده نمایند .

**۱- خواب :** زمانی که فردی در حالت خواب طبیعی قرار می گیرد ، در مسیر حقیقت مرگ کوتاهی سفر می نماید . چون در اصل ، خواب تاضله چندانی با مرگ ندارد و هر خوابی ، نمایانگر حالتی از زندگانی روحی و پس از مرگ افراد می باشد .

زمانی که فردی در مرحله خواب قرار می گیرد ، از حسالت شناخت و آگاهی های مسیر آنگاه خوبش خارج می شود و در آن زمان به طور ، بی سخت خواست و تسلط ضمیر ناخود آگاه است و در این شرایط ضمیر ناخود آگاه که خود قسمتی با قدرت های روحی بشر است ، شروع به امر ، تعبد ، بندگی و

می نماید که این حرکات ، خارج از قدرت و شناخت نیروهای مادی - زمان حیات افراد است ، به همین علت در زمان خوابیدن پرده حجاب از هم دریده می شود و هر فردی در آن زمان قادر است به سهولت به پشت پرده سفر کند و حقایقی را در آنجا مشاهده کند و سپس به محل اولیه مادی خود بازگردد .

زمانی که فردی در خواب رویاهایی را مشاهده می کند ، اکثر این رویاهای رطبی به عوامل جسمی ، حرفه ای ، حالات های مزاجی ، مادیات ، خانواده و ... آنها تدارکند و به همین علت هم افراد در خواب ، رویاهایی را مشاهده می کنند که خارج از حقیقت زندگی مادی و روزمره آنها است ، چون در خواب مطالبی را می توان مشاهده کرد که در حجاب مادی قرار دارند و در زمان خواب ، حجاب مادی پاره می شود و نوع دیدارها کاملاً تفاوت می یابند .

افراد زیادی را در جوامع می توان یافت که خواب دیدن و رویاهای آنها ، عین حقیقت حیات است و حقایق و مطالبی را که در روز و زمان بیداری ، با چشم تن نمی توانند مشاهده نمایند ، در زمان خوابیدن ، توسط چشم سوم خود که همان دیدگان قلب و روح است ، مشاهده می کنند . حتی در زمان خواب به آنها حقایق و مطالبی وحی می شوند که در زمان بیداری هرگز چنین قدرت درک و آندیشه ای را ندارند و تمام اطلاعات و مشاهدات آنها در خواب بعد از مدتی عیناً به وقوع می پیوندند .

**۳- بیداری :** گروهی از افراد را در زمان حیات می توان مشاهده کرد که در زمان بیداری و با چشم تن می توانند قسمتی از پرده های حجاب را از هم پاره کنند و حقایق را در آن سوی آب های عالم و حتی در سیارات دیگر مشاهده نمایند . این افراد دارای درجات و مراتب خاصی ، از نظر قدرت های روحی می باشند و هر یک از آنها شرایط جداگانه ای را می توانند درک و لمس و بسا در بعضی موارد در مسی از این اشخاص ، توان دریافت انبیا مات روحی را از سوی

سروش و قدرت های الهی دارند و عده ای فقط می توانند آثار پیام های روحی را تشخیص دهند و یا آنها را بشناسند ، هر دو گروه از این المراد از نظر علم روحی دارای قدرت مدیومی می باشند . چون مدیوم کسی است که برخی از الهامات غیب و ناشناخته را به نسبت قدرت روحی خود ، از سوی نیروهای نهان و ماوراء درک دریافت نماید .

افراد زیادی در جهان ، بخصوص در بین شرفای ایران بوده و هستند که مطابق الهامات غیبی و شناخت های خود را با آب و نابی بسیار فراوان تفسیر کرده اند و شاید هم برخی از آنها از شناخت مستقیم و عینی حقیقت آن الهامات بی بهره بوده اند . ولی آنان این الهامات خویش را به گونه ای بسیار مهم جلوه داده اند ، گویی فقط آنها جزو افراد نادری هستند که در جهان وجود دارند و می توانند از این الهامات یا مشاهدات استفاده نمایند . در صورتی که الهام از نظر علم روحی بسیار ساده و روان بیان شده است ، یعنی هر فردی که زنده است ، یک نوع مدیوم می باشد و به نسبت درک و شناخت و علم خود و به گونه ای دارای قدرت الهام پذیری است و این حالت ها هستند که در افراد مختلف متفاوتند و در این جهان هر کسی دارای حالت خاصی از آن می باشد که با دیگران تفاوت دارد .

خداوند متعال ، تمام افراد را تقریباً با یک نوع مشخصات و مختصات مادی آفریده و تنها اختلاف کلی آنها در حالت های روحی آنها است که شخصیت و اعمال و رفتار هر فردی را نسبت به دیگری متفاوت می نماید و قدرت های مدیومی نیز یکی از این حالت ها می باشد .

درباره مدیومی باید گفت که برخی از افراد مدیوم در زمان خوابیدن حقایقی را در رویانها ، خرد مشاهده می کنند که عین از وقایع پس از مدتی به وقوع می پیوندد . گروهی از مدیوم نا امین حالت را در بیداری به دست می آورند و گاهی «تایپر» یا «جسد» نیز مشاهده می کنند . عده ای از مدیوم در این حالت به

ذهن آنها القاء می‌گردد و سپس مراتب القاء شده را بازگو می‌کنند و با این‌که مطالب آن را بر صفحات کاغذ می‌نویسند، حالت‌های مدیومی بسیاری در افراد به طور متنوع و گوناگون وجود دارند و تمام این تبیین‌های الهامات از طریق نیروهای ماوراء الطبیعه و قدرت‌های الهی، از طریق روح و حالت‌های روحی انجام می‌شوند که غیب‌گویی عده‌ای از افراد، مربوط به همین حالت آنهاست. در گذشته، افراد جهان شناخت‌های کلی نسبت به قدرت‌های روحی و حالت‌های مدیومی افراد نداشتند و افرادی که با استفاده از این حالت‌های مدیومی می‌توانستند از اتفاقات گذشته و یا وقایعی که در آینده رخ می‌دهند، حقایق را بیان دارند و احتمالاً برده از روی برخی وقایع، اتفاقات آینده و... بکشایند، آنها را افرادی استثنائی و در بعضی مواقع جزو فرستادگان خاص خدا و... می‌دانستند. در صورتی که امروزه ما شاهد این حقیقت هستیم، افراد فراوانی در جوامع وجود دارند که با استفاده از قدرت‌های روحی، از گذشته و آینده دیگران خبر می‌دهند، به طوری که عین واقعه در گذشته رخ داده و یا در آینده رخ خواهد داد.

اکثر جریانی که از طریق نیروهای ماوراء الطبیعه به مدیوم‌ها الهام می‌شوند، ضمن این‌که دارای معانی و مفاهیم فراوانی هستند، ولی اکثراً در نوعی تیرگی و ابهام گفته می‌شوند و هر چه قدرت مدیومی افراد بیشتر باشد، این تیرگی‌ها و ابهامات، به روشنی و وضوح کامل تبدیل می‌گردند. برخی از مدیوم‌ها از وقایعی بحث و گفتگو می‌نمایند که بسیار سطحی و تاریک است و گروهی عین وقایعی را که در انتظار است یا زمان، تاریخ، حالت روشن و... بیان می‌نمایند. (حالات که منظمی درباره مدیوم‌ها نوشته شد بهتر است بگویم، هر چه قدرت نفوذپذیری انواع در افراد بیشتر باشد، قدرت مدیومی آنها ضعیف‌تر است و کسانی که با عده‌ای نسبت به دیگران بهتر تحت تأثیر برخی از امواج قرار

می‌گیرند، دارای قدرت‌هایی بیشتری هستند) در جوامع افراد بسیاری وجود دارند که شناخت کافی درباره اصل خلقت و چگونگی هستی ندارند و چنین تصور می‌نمایند، هستی آن چیزی است که در زمان حیات و با چشم تن خود مشاهده می‌کنند. در صورتی که آنها نمی‌دانند ذات هستی در فنا می‌باشد و در **بطن آنچه به نظر ما نیستی جلوه می‌کند**، یک نوع هستی واقعی نهفته است.

همانگونه که می‌دانیم، جسم بشر از ماده به وجود آمده و برای ادامه زندگی احتیاج به مصرف ماده دارد و در اصل آن ماده‌هایی که در زمان حیات و در اثر مصارف مختلف جسم مادی مصرف و اثر نظر ظاهر ناپدید شده‌اند، موجب بقای جسم مادی بشر گردیده‌اند و هر آنچه را که بشر در زمان حیات خود در اثر الهامات غیبی به دست می‌آورد، می‌تواند در اثر وجود هستی، در ظاهر نیستی باشد. زیرا بشریت از همان اوایل شناخت و تمدن و از زمانی که کتابت و خط به وجود آمد، شاهد این واقعیت بوده است و تمام کتاب‌هایی که از آنها بجای مانده، نمایانگر این واقعیت هستند که همیشه بشر چشم انتظار آینده بوده و به ابدیت چشم دوخته و حتی گروه زیادی از همین افراد بشر، در زمان حیات مادی خود در انتظار کرامات الهی و فرستاده‌های غیبی بوده و هستند. تا این‌که در اثر کرامات خداوند و نیروهای غیبی در آینده صاحب زندگی مادی، معنوی و... بهتری گردند. چون اکثر افراد بشر بر این عقیده‌های بنده‌اند که هر خیر و برکت و سعادت‌تی که به بشر روی می‌کند، ریشه‌اش از ظاهر نیستی است و در اصل نیستی موجب بقای هستی و ادامه زندگی می‌گردد.

زمانی که به زندگی اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر می‌نگریم، متوجه می‌شویم که تمام آنها به فکر آینده، خوبتر می‌باشند. به طوری که گویی همه آنها برای امید به زندگی بهتر آینده، خالص‌شده‌اند. چون در هر زمانی آنها درصدد بهبود و... بودن آن‌ها در آینده‌های مختلف برای تمام زندگی آنها، خود

می‌باشند و حتی معدودی از همین افراد بشر، زندگانی حال خود را تبه می‌کنند که در آینده دارای زندگی بهتری باشند. البته اگر این آینده‌نگری برای زندگانی پس از مرگ باشد، عقیده‌ای بسیار عالی است. ولی اغلب افراد زحمت و گرفتاری و ناراحتی‌هایی را متحمل می‌شوند، تا این‌که احتمالاً در آینده، زندگی بهتری در انتظار آنها باشد. در صورتی‌که هیچ فردی از فردای خود خبر ندارد و نمی‌داند که این اندوخته‌های مادی، فردا برای او قابل استفاده می‌باشند و یا روح آنها شاهد از بین رفتن تمام مایملک و ثروت او پس از مرگ جسمی خواهد بود. لذا هر فردی باید امروز را سالم زندگی کند و آینده و فردای خود را، فردا تصمیم بگیرد و ضمن تلاش، از خداوند بکنتا بخواهد که فردای او را بهتر از دیروز اداره نماید.

اگر در زندگی افراد بشر نیستی وجود نداشته باشد، هستی مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد و هر هستی با ضد خود قابل بررسی و دوک و تشخیص است. نور زمانی ارزش دارد که فردی قبلاً ظلمت را دیده باشد و یا سیری؛ وقتی لذت بخش است که قبل از آن، گرسنگی طاقت فردی را طاق کرده باشد. وگرنه سیری به تنهایی، لذت بخش نیست. زمانی فردی قدر ثروت را می‌داند که گرفتاری‌های فقر را دیده باشد. کسی که از روز تولد در ناز و نعمت و ثروت بوده، هرگز نمی‌تواند حالت افراد فقیر و کم‌بضاعت را بداند. چون افرادی که همیشه در ثروت غوطه‌ور بوده و هستند، لذت بسیار کمی از زندگی خود می‌برند و داشتن و یا خرید هیچ وسیله‌ای، آنها را خوشحالی نمی‌کند. ولی اگر فقیری لوازم مناسب و لباس خوبی به دست آورد نما صدت‌ها از خریدن آن خوشحال و شادمان می‌باشد. فرضاً فقیری که یک لباس نو یا یک جفت کفش خریده است، تا مدت‌ها از دیدن آن لذت می‌برد و در هر زمانی که به همان کفش با آن نگاه می‌کند، لذت واقعی را در وجود خود احساس می‌کند که ثروتمند از



تمام لباس های گرانبهای خود نمی توانند آن احساس لذت را داشته باشد. و یا آن حالت را درک کند.

اکثر افرادی که در جوامع مختلف جهان نژ خود نبوغی بروز داده و چون نگیسی در این عالم خاکمی درخشیده اند، بگونه ای طعم و مزه فقر را چشیده اند و در اثر این شناخت ها بوده که قدر هر کار، علم، مقام و منتصبی را بخواهی دانسته اند و آنگاه در مسیر شغلی و یا علمی خویش تلاش کرده اند تا توانسته اند نبوغی را از خود بروز دهند. در صورتی که اکثر جنایتکاران بزرگ تاریخ، کسانی بودند که از بدو تولد در ثروت و مکتب غوطه ور بوده و زمانی که به قدرت نیز دست یافته اند، تنها لذت آنها جنایت یا کشتار و تجاوزهای مختلف به حق و حقوق سایرین بوده است. این افراد در زندگی خود کمبود و نقیصی را احساس یا مشاهده نکرده و نمی کنند و نمی دانند که تا فردی کمبود نداشته باشد، نمی تواند آن را کاملاً بشناسد و در صدد رفع آن برآید و در نتیجه، روزی خود است که این عیب موجب می شود تا او نتواند به رشد و تکامل جسم مادی دست یابد، محققاً اگر صاحب عقل سالم و شعور هم باشد به گونه ای در صدد کسب علم و دانش بر می آید، تا این که بتواند آن نقیصه را از وجود خویش دور سازد و به سوی کمال و معرفت گام بردارد.

زمانی که خواست و شناخت فردی از روی ایمان باطن بود، روح وی صیقل می یابد و قدرت شناخت و روحی وی در درک، فهم، شعور، تقویت می گردد و صفات غیر انسانی، چون بخل، حسد، بی رحمی، خشونت و... از او دور می گردد و پس از مدتی او فردی وارسته و رستگار و متقی در زندگانی خود می شود.

آنچه در پیچیده عقل و شناخت باطن فردی بسته است و در زندگی جز خود خویش

و کبر و غرور ، چیز دیگری در وی وجود ندارد ، شایسته این است که قدری به خود آید و حقایق حیات را از دریچه دیگری که باز است ، بنگرد ، تا در این جهان مورد احترام همگان فرار گرفته و در زندگی پس از مرگ نزد خالق خود شرمنده و روسیاه نباشد .

روی سخنم در این مبحث با کسانی است که در زمان حیات مادی خود به علت ثروت ، مکتب ، علم محیط ، زیبایی ، مقام و... از مسیر شناخت حقایق حیات بدورند و در این چند روزه عمر ، علاوه بر این که هیچگونه اندوخته ممنوی برای زندگانی پس از مرگ خود تدارک ندیده اند ، بسا کبر ، غرور ، خودخواهی و... موجب اذیت و آزار اطرافیان و هموعان خویش می گردند و از حقیقت مرگ که زندگی اصلی و آخری بشر را تشکیل می دهد ، هیچگونه آگاهی ندارند و زمانی از این تیرگی های حیات رهایی می یابند و از ذات وجودی خویش آگاه می شوند که قدرت جبران اعمال خلاف گذشته را از دست داده اند . هر فردی در طول عمر حیات مادی خویش ، مدنی نیروهایی به او روی می آورند و با حقایقی آشنا می شود و روشنایی و سپیدی و پرتویی از ذات حق ، در دلش متور می گرد و او را از زندگی حقیقی آگاه می سازد . ولی اغلب افراد ناآگاه آن فروغ و نور الهی را نادیده می گیرند و به تاخت و تاز و اذیت و آزار اطرافیان خود ادامه می دهند و در نهایت ، به سراب خواست هایی در زندگی دست می یابند . این قبیل افراد فروغی را که در گذشته در قلب خود احساس می نمودند ، در اصل ذره ای از فروغ ایزدی بوده که آن نیرو را برای هدایت و راهنمایی آنان بر افکارشان فرستاده . ولی آنها نور را نادیده گرفته و دست از اعمال خلاف و غیر انسانی خود برنمی داشتند و چنین افرادی در نهایت می بایست در انتظار عقوبت های الهی ، در زمان حیات و یا پس از مرگ باشند . خداوند متعال قدرت های بسیاری را در ذات وجودی نسل بشر به ودیعه

گذارده است و هر کس می تواند به گونه ای از این نیروها استفاده کند و اگر کسی بتواند از این قدرت های ذاتی خویش در راه ثواب، درستی، پاکي، انسانیت و... بهره مند گردد، پس از مدتی می تواند خود را به اوج حالت های عرفانی، الهی و معنوی برساند و چنانچه فرد دیگری بخواهد از نیروهای ذاتی خویش در راه متنی و آزار و رذالت استفاده نماید، در اندک مدتی بنا به قدرت های مادی و اجتماعی خود جزو بدترین و سفاک ترین فرد عالم می گردد. یکی از بزرگترین قدرت و حالت هایی که خداوند به بشریت عنایت فرموده، قدرت انتخاب در او است و به همین علت هم زمانی که به ذات وجودی انسان می نگریم، در حقیقت او را اشرف مخلوقات عالم خاکی می بینیم. چون خداوند متعال، تمام محسنات، زیبایی، درک، خوی خوب و بد را در این نوع مخلوق خود، به کمال رسانیده است. یکی از این کمالات و برتری های بشر نسبت به تمام مخلوقات عالم، عقل و خردی است که به وی ارزانی فرموده. بشر با قدرت عقلی خود می تواند هر عملی را در سطح علم و شناخت های خود در زمان حیات انجام دهد و پدیده های بسیار عجیب و شگفت آوری را به وجود آورد که پیشینیان همیشه در حسرت شناخت آنها بوده اند. زیرا در هر زمانی با علم و عقل خویش قادر است خواست و آرزوی گذشتگان را برای رفاه حال خویش برآورده نماید. اگر خداوند متعال قدرت عقلی بشر را در این حد متعالی پرورش نداده بود، از نظر زندگی و معیشت، اختلاف چندانی با حیوانات نداشت.

عده بسیاری از افراد بشر، در زمان حیات مادی، درصدد تذهیب و تزکیه نفس خویش هستند؛ در این موقع نیروی عقلی آنها رشد مثبت می نماید و نوری از ذات الهی بر قلب آنها می نهد که عده ای از آنها را حتی تا مقام اولیائی و انبیائی راهنمایی می نماید و در این زمان است که بشر به انسانیت و حتی بالاتر از آن، انسان اولی دست می یابد و در این موقع اراده او دارای حالت خاصی از

قدرت اراده الهی می گردد و می تواند حرکات و اعمالی را انجام دهد که دیگران از انجام و درک و شناخت آن کاملاً عاجزند .

گاهی می شنویم و یا در برخی از کتب و نوشته ها می خوانیم که برخی از انسان ها در زمان حیات مادی خود دارای نیرو و قدرتی می باشند و یا بوده اند که به آنها چیزی جز قدرت الهی نمی توان گفت ، در آن زمان به شگفت می آیم و گاهی هم تصور چنین حقیقتی برای عده ای از افراد ، امر بسیار مشکل و حتی محال است . ولی وجود چنین حالت و نیروهایی ، در زمان حیات مادی برخی از انسان ها به وجود می آید و آنها صاحب قدرت هایی می شوند که در اصل تمام قدرت و نیروی آنها ذره ناچیزی از اصل نیروی الهی می باشد . در این زمان ذات وجودی چنین انسان هایی مملو از نور الهی می گردد و در حیات خود به ذره ای از قدرت های خداوند متعال دست می یابند . این درست همان زمانی است که می گویند ، انسان از خداوند به وجود آمده و این قدرت ، روزی به وی بازمی گردد و جزئی از آن قدرت کل می شود . وقتی که فردی از افراد این عالم خاکی به این درجه ای از قدرت های معنوی و الهی دست یابد ، زمانی فرارسیده است که ملک بر این اشخاص سجده می کند . چون این فرد در روی کره خاکی تبدیل به ذره ای از اصل خود گردیده و سجده ملائکه فقط بر او واجب است . و اگر کسی در این حالت بر وی سجده نماید ، مسلماً بر اصل ذره ای از ذات وجود خالق سجده می گذارد . نه بر بشری که از ماده به وجود آمده و هنوز دارای برخی از خصیصه های حیوانی است و از خدای خود بدور است . زیرا سجده نمودن غیر از ذات حق ، بر هر بشری ناسزا و حرام است و سجده جز برای خداوند متعال ، بر هیچ بنده ای جایز نیست . مگر این که در آن بنده ، ذره ای از نور ذات وجود حق متجلی شده باشد .

زمانی که نور خدایی در انسانی تجلی کند ، اولین حالتی که در وی به وجود

می آید ، ازدیاد عشق است . چون عشق یکی از بالاترین مضاهر و قدرت های الهی می باشد و عشق واقعی ، چیزی غیر از شناخت نور خدایی نیست . انسان های مختلفی در سراسر جهان وجود دارند که نور خدایی ، قلب آنها را به گونه ای روشن کرده است و هر یک از آنها دارای مقام و رتبه های خاصی می باشند . عده ای از آنها به صورت شناخته شده در بین افراد جوامع ، وجود دارند و گروهی از این انسان ها به صورت ناشناخته ، زندگی خود را در بین مردم می گذرانند .

انسان های اولی ای که در بین افراد جامعه به صورت شناخته شده به زندگی مادی و معنوی خود ادامه می دهند و دیگران را ارشاد می نمایند ، انبیاء نابیده می شوند و انسان هایی که نور انهی قلبشان را تابان کرده و به طور ناشناخته در بین افراد زندگی می کنند ، جزو فرستادگان خداوند هستند که اقداماتی را برای راهنمایی و ارشاد بشریت می نمایند . این اشخاص عموماً در بین افراد عامی وجود دارند ، از شروع این مرحله ، عشق و تمام وجود آنها را دربر می گیرد و این قبیل انسان ها از هیچ نیرو و قدرتی ، غیر از ذات الهی وحشت ندارند و در تمام طول عمر خود ، غیر از ذات خداوند متعال به چیز دیگری نمی اندیشند . اگر در بین این انسان ها افرادی که قدرت الهامی دارند ، وجود داشته باشند و با عرفا و دانشمندان گذشته نیز بتوانند تماس هایی برقرار کنند ، در این زمان حالت های عرفانی و الهی بخصوصی به آنها دست می دهد و شروع به نوشتن ، سرودن اشعار مختلف ، شعر خوانی و ... می نمایند و در تمام اشعار خود توصیفی از معبود خویش می نمایند . چون شعر را می توان زبان گویای عشق دانست و در نهایت شعر گفتن ، توصیف ذات پروردگار است که همه شعرا به این مرحله دست نمی یابند و اکثراً در وصف جمال ، گل و بلبل ، بسنه می نمایند و خود را با سرودن چنین اشعاری ، ارضاء می کنند و مکنونات قلبی و

خواست های باطنی خویش را، به گونه ای دیگر بر صفحات کاغذ می آورند. زیرا وجود معنوی افراد بشر، از عالم عقلانی و از وجود عقل کل عالم هستی می باشد و این ذات بشر در هر زمانی از حیات مادی، در حالت تغییر و دگرگونی به سمت تکامل و برتری است و هر چه شناخت افراد نسبت به محیط و کائنات خود بیشتر شود، این نیرو نیز رو به تزايد می گذارد و در نهایت کار به جایی می رسد که شناخت های محیطی، همگی به یک مسیر ختم می شوند و آن هم عشق به ذات پروردگار عالم است.

## بشر - آدم - انسان

تا شناسایی از درونت کسی  
 محرم دل ، کسی شود هر رهگذر  
 کسی همه مخلوق جهان آمدند  
 فرق گذارش همه این مردمان  
 نسیره این جمع خلائق همه  
 عده ای از آن همه ، انسان شوند  
 هر که به فکر دگر ، از جان بود  
 او نخواستند دل دیگر کسان  
 بگذرد از عالم و ، از هستیش  
 مایل کسان ، کسی به غنیمت بزد  
 روزی روزانه بسخواهد از او  
 آنچه رسد ، می دهدش بر کسان  
 سالم و پاکبزه کند ، او روان  
 هر نفسی ، فکر خود و ، رفتن است  
 درخساید بردن این روح و جان  
 گر که کسی جامه از او بر دزد  
 بخل و حسد ، کسی کند او بر کسی  
 گر ، به جهان بنده ای انسان شود  
 کار جهان ، حکمتش از خالق است  
 بنده خوب و بدش ، او آفرید  
 لب ، تو نباید که گشائی پس  
 راز نهانت ممکن از دل پندار  
 کسی به گنه واقف و گنه نادمند؟  
 کسی بود هم رنگ ، دل از این و آن  
 بره و گسری ، به درون زمه  
 فکر خود و ، دیگر و ، این جان شوند  
 فارغ از آن گله و ، انسان بود  
 زان که شده واقف معلم جهان  
 تن ندهد بر زر و ، آن بستیش  
 کسی پیر خود جامه و زینت خرد  
 فرق نیستند ، به زر و ، آب جو  
 شوشه افزوده ، ندارد چنان  
 کسی کند او فکر بدن ، غیر جان  
 فکر بدن ، در نخدی خفتن است  
 فارغ از این عالم و کون و مکان  
 نزد خدا ، دل به شکایت بزد  
 رنج ندارد ، ز خود ، هرگز کسی  
 همچو گلی ، بین مغیلات شود  
 زان که فقط ، او به جهان لایق است  
 گرگ اجل بین ، همه را سر درید

گر که همه - خوبی و احسان کنند  
 آدم و انسان ، همه از یک هستند  
 فسق سراوان بود اسد کسان  
 آن که بخواد تن خود ، آدم است  
 گر بودش ، مال و منالی چنان  
 جسطه عالم همه مأوی او است  
 مال خود ، او از همه پنهان کند  
 مال خودش ، از خود و ، هم دیگران  
 سُرد و کلان ، خادم و فرمانبرند  
 گه بفریید ، همه مردم ، به زر  
 علم سماوات ، ندارد به سر  
 کسوک و اقبال ، به زر دوخته  
 آنچه بماند پر مردن ، ز یاد  
 نوشته ای از بهر روانش ، کجاست  
 در صد آدم نه که بر این درند  
 خانه بالای بشر ، آدمی است  
 هر بشری ، می رود او ، با دو پا  
 فرق ، کجا در بدن و خلقت است  
 زجر کسان ، بهر وی ، آسان بود  
 نی که ترحم کند او ، بنده ای  
 خون کسان ، می خورد اندر زمان  
 آدم بیچاره - به فکر تن است  
 هر بشری ، فضا تن و جان کند  
 ره به دلی آدم و حیوان کنند  
 بین همه مرد و ، گهی هم زنند  
 چست به فکر تن و ، برخی روان  
 او همه جا ، بر تن خود ، خادم است  
 بسته بدارد همگان را دهان  
 زر ، به جهان ، بسته به هر پای او است  
 بهر رسالی ، طمع از جان کند  
 مال کسان ، گیردش او ، بیکران  
 همچو غلامی ، همگی پر درند  
 او نگشاید ، ز کسی ، بسته در  
 او به جهان ، هیچ ندارد ثمر  
 مال و منالی ، همه اندوخته  
 آنچه نبرد ، هیچ و ، همه دست باد  
 مال - پی ارب خورانش بچاست  
 بهتر و پنا بدتر و گه افسرند  
 چون که ورا ، دانش و فضل نمی است  
 فسق تیبیش ، تو ز شاه و گدا  
 کار بشر - در دو جهان ذلت است  
 فکر غم و ، ضجه و حرمان بود  
 بگذرد از سر دستم دیده ای  
 کسوس خدایش زنده او ، در جهان  
 با زر و سپهری ، پی بهفتن است  
 گس نشاند ، همه رهبران کند



زاری و افغان ، بسر او شادی است  
 خانه خراب ، او کند این مردمان  
 زجر کسان بیند ، لذت بسرد  
 هر چه بگویی ز بدی ، کم بود  
 کی رسد او ، تا به حریم بهشت  
 بعد تکامل ، همه انسان شوند  
 مردم پاک و غنی از معرفت  
 آن که دگر هیچ ندارد میان  
 خسرده نگیرد ، ز کس ، آن باخرد  
 خاک جهان را چه کند آن دلیر  
 مسال و منالش ، همه آب روان  
 ثروت او ، جمعگی اندر سر است  
 از همه او برتر و یک گوهر است  
 همت او ، همت شیخ تر است  
 خوب دل و پاک تن و مردمی  
 نی ، که خلائق کند از خود جزین  
 مسال و منالش همه آسوده  
 روزی او روز به روزش دهد  
 کم کم روزی ، جو یکی گوه شد  
 روح رود عسائم خسلد برین  
 او که فرستاده همه پیش و کم  
 ذره ای از داده ، نهاده کنار  
 آنچه که داده ، همه گرد همد  
 کشتن و زندان ، همه آزادی است  
 زجر دهد ، او همه این آدمیان  
 بساوه سزایی کند ، عزت برد  
 کسی به دلش ، ذره ای از غم بود  
 خانه اول ، بسنشیند به خشت  
 فارغ از این ، تن همگی جان شوند  
 هیچ ندارد ، ز بدی ها صفت  
 قلب و تنی پاک ، چو افلاکیان  
 بهر حقیقت ، تن خود بر درد  
 بسا بگشیش ، قبضه کند تره شیر  
 مسال چو آید ، بگریزد از آن  
 عشق خداوند جهان زیور است  
 نزد خدا ، از همه والا تر است  
 از همه خوبان جهان برتر است  
 مسال کسان را نخورد گندمی  
 نی ، که نهد مال ، در آن واپسین  
 پیش ، به مسالک همه بفرخته  
 گسره قزون شد ، پی قردا نهد  
 تن به فنا داد و فقط روح شد  
 مسال خود استند ، ز جهانی پسین  
 مسالکش آن داده ، نه الزون نه کم  
 داده به محتاج و کس دلفکار  
 آنچه که بخشیده ، همه با همد

هر که ز دل ، ماپ جهانش دهد  
 گری بشری ، سال امانت گرفت  
 گر که امانت بسیاری به کس  
 جمله امانت ، به خدایت سپار  
 خانه نماید ، به بهشت برین  
 نور خدائی ، رسد آنجا بی  
 بعد زمانی رسد از کسریا  
 آن که رسد عالم عرش برین  
 گشته همه قدرت و ، انبوه نور  
 تا رسد آنجا ، همه در انجمن  
 ذره عقلی چو رسد بر کمال  
 قطره در آنجا دل دریا رود  
 عالم هفتم همه جای خدایت  
 مرکز عرش و همه گائانات  
 بشنود او گفته ز هر بنده ای  
 واقف اسرار زمان و زمین  
 روزی هر کس برساند ز غیب  
 روح و فضائل همه جمع خدایت  
 زاهد و نیکان همه آنجا روند  
 خانه رهبر ، ز خلایق خدایت  
 روز و شبش چون که به فکر خدایت

نزد خداوند جهان ، جا دهد  
 وقت طلب ، راه خیانت گرفت  
 بی کس و افزون ، نسانی ز پس  
 تا که یگیری همه از آن نگار  
 متزق بهتر ، همه جا عنبرین  
 گری برسد کس ، به در مجلسی  
 یا همه خوبان شود او آشنا  
 فارغ از آن عالم و هم از زمین  
 فوق همه ، قدرت گردون و حور  
 مرکز روحی همه فارغ ز تن  
 قدرت ذاتش ، شود اصل جلال  
 قطره کستون ذره ز دریا شود  
 این دگر از عالم روحی خدایت  
 واقف از اسرار جماد و نبات  
 یاخبر از زنده و یا مرده ای  
 بیند همه عالم خود از کعب  
 داند همه گفته و کردار و عیب  
 کی کسی از روح خدایش خدایت  
 قطره آبی که به دریا رسند

## انسان

تاکنون در سراسر جهان درباره شخصیت و حالت های انسان ، مقالات و کتاب های بسیاری نوشته شده و عقاید و نظریات مختلفی را دانشمندان ، انسان شناسان و... درباره این موجود بیان نموده اند . چون پیچیده ترین مخلوقی که در این کره خاکی زندگی می کند ، نسل مختلف او است که شناخت آنها به سادگی برای افراد قابل تشخیص و درک نمی باشند .

زندگی هر یک از انسان ها پر از فراز و نشیب است ، به طوری که هیچ یک از آنها زندگانی و مسیر معینی را همچون دیگری نمی پیماید و حالت و روحیه هر کس فقط درباره همان یک فرد صدق می کند. و در این جهان پهناور هر یک از افراد دارای حالت روحی ، مادی ، معنوی و... مخصوص به خود است .

گاهی اتفاق می افتد که فردی از آنها بخاطر نجات و یا رفاه حال دیگری از جان خود دست می شوید و زندگی خود را به خطر می اندازد ، تا این که فرد دیگر یا خانواده و یا هموعانش را از خطری برهانند و یا در رفاه و آسایش باشند . چون آن فرد قدرت تحمل درد و رنج دیگران را ندارد و در صورت مشاهده ناراحتی هموعانش ، طوفانی در درونش بپا می شود و تا آخرین قطره خون در این راستا جان فشانی و از خود گذشتگی به خرج می دهد و گاهی هم مشاهده می شود فرد دیگری از همین نسل از رنجاندن دیگران ، لذت می برد و حتی از آزار دادن به دیگران به خود می بالد . چون که توانسته شخص بخصوصی را مورد

اذیت و آزار خویش قرار دهد و گاهی هم به خاطر ارضاء فرمائز و امیال شخصی و به دست گرفتن قدرت های کاذب ، زندگی میلیون ها نفر از هموعان خود را به خطر می اندازد و یا زندگی آنها را به خاک و خون می کشاند .

واقعی که به اختلاف اعمال و حرکات و کردار این دو گروه از نسل انسان توجه می نمائیم ، متوجه می شویم که این نسل در بین دو حد بی نهایت که یکی از آنها اعمال و حرکات و خوی مثبت و دیگری منفی است ، قرار گرفته و مابقی افراد بشر ، در حد وسط این دو منحنی زندگی می کنند ، یعنی عده ای از این افراد تا مرز وحشی گری و حیوانی سقوط می کنند و بخاطر ضرر و نشاندن حالت درنده خوئی خود ، هزاران اعمال ننگین و پست و رذیلاته ای را مرتکب می شوند که در زمان حیات مادی مورد طعن و لعن همگان و پس از مرگ هم مورد غضب الهی قرار می گیرند و عده ای دیگر از افراد همین نسل تا مرز فرشته خوئی و صعود به عرش اعظم الهی پیش می روند و در این بحث می خواهیم بدانیم که علت این سقوط و آن صعود در چیست و چرا نسل انسان دارای این همه قدرت تغییر پذیری است که گاهی می تواند تا حد رسالت پیش رود و زمانی هم به مرحله حیوانیت نزول می کند ؟

آیا کسی که در مرحله حیوانی باقی می ماند ، خواست باطنی و قلبی خود او است و یا در مسیری قرار گرفته که نمی تواند خارج از آن مسیر گام بردارد ؟ خداوند متعال که نسل انسان را آفرید ، به چه علتی است که برای تمام آنها از نظر قدرت های روحی ، فهم ، عقل ، ثروت ، ذلت و ... حد و مرز مساوی قائل نشده و همگان را با یک شناخت و قدرت روحی در این عالم نیافریده است . خداوند متعال که می فرماید خوئی و بدی شما در دست من است و من هستم که به برخی روزی می دهم و دیگران را تنگ روزی می آفرینم . به چه دلیل چنین مطلبی را برای این نسل بیان فرموده است ، مگر عده ای از افراد بشر ، قبل از